

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال ششم
شماره ۶۹ - آذر ۱۳۸۴ - دسامبر ۲۰۰۵

احمدی نژاد یا احمقی نژاد

به مناسبت روز قدس رئیس جمهور "مردمی" سخنانی بر زبان آورد که مایه خشنودی دشمنان و شگفتی مردم ایران شد. وی خواهان آن بود که کشور اسرائیل از روی نقشه جغرافیا حذف شود. متعاقب بیان این خواست کارزاری تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی و در واقع علیه منافع مردم ایران و خواسته‌های بر حق مردم کشور ما توسط ارتجاع بین المللی که بهیچوجه بهتر از احمدی نژادها نیست در سراسر جهان آغاز شد که نتایجش تا نشست شورای امنیت سازمان ملل نیز کشیده شد. کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد، ایران را محکوم کرد که بعنوان امضاء کننده منشور ملل متحد آرزوی نابودی یکی دیگر از اعضاء این خانواده جهانی را دارد و این آرزو با روح منشور ملل متحد سازگار نیست. اسرائیل غاصب خواستار آن شد که ایران را از سازمان ملل متحد بیرون کنند. قطعنامه ای در محکومیت ایران صادر شد و جرج بوش و آریل شارون جامهای خویش را به سلامتی احمقی نژاد سر کشیدند و از خوش خدمتی که وی به آنها کرده است اظهار تشکر کردند. یکی از هنرهای آیت الله خمینی در زمان حیاتش در این بود که در کوتاه ترین مدت ممکن، توانست حمایت نود درصدی مردم ایران را در زمان انقلاب به حمایت ده در صدی کاهش دهد. چنین استعداد سرشاری واقعا "هنر" است. چنین شاهکاری فقط از یک احمقی بر می آید که از قعر تاریک تاریخ سر برآورده است. چنین استعدادی در کمتر انسانی یافت می شود.

احمقی نژاد پا در جای پای خمینی می گذارد و هنر دشمن تراشی وی را به ارث برده است. حماقت وی در این است که نمی بیند سیاست خمینی چه خسارت جبران ناپذیری به ایران زد و هنوز می زند. وی تلاش می...**ادامه در صفحه ۷**

“سلاح استتاری“ یا “سلاح کشتار جمعی“

تلاشی بیهوده برای پوشش یک جنایت

آنوقت اهمیت این گزارشات و صحت آنها بیشتر جلب نظر می کند.
نباید فراموش کرد که چندی پیش در اثر آدم ربائی جاسوسان سازمان "سیا" در ایتالیا و آنهم بدون اطلاع دولت برلوسکونی و یا به جهت هدف گلوله قرار دادن یک مأمور امنیتی عالیرتبه ایتالیایی در عراق که برای آزادی خبرنگار گروگان ایتالیایی به آنجا رفته بود میان آنها سخت شکر آب شد. تلویزیون ایتالیا مسلما در چارچوب این اختلافات اخیر امپریالیست ایتالیا و آمریکا به پخش چنین سند واقعی مبادرت کرده است. انتشار اسناد چنین جنایتی آنهم یک سال پس از وقوع آن گویای این واقعیت است. این سند تاریخی در بایگانی امپریالیست ایتالیا برای این روز مبادا خاک می خورده است. این سند... **ادامه در صفحه ۲**

این جنگ "یکی از سریعترین و انسانی ترین عملیات نظامی در تاریخ" بوده است

از سخنرانی جرج بوش بر عرصه کشتی جنگی آمریکا زمانیکه در سال ۲۰۰۳ پایان عملیات نظامی را در عراق اعلام کرد.

رسانه های گروهی ایتالیا اخیرا اسناد تکان دهنده ای پیرامون جنایات آمریکا در عراق منتشر ساخته اند. اگر توجه کنیم که امپریالیست ایتالیا با حدود سه هزار سرباز ایتالیایی در اشغال کشور عراق شرکت دارد و ایتالیای برلوسکونی خودش یکی از متحدین نزدیک جرج بوش در اروپاست

از گرایشات فاشیستی امپریالیسم فرانسه غافل نمائیم

خروش و تحرک یک آتشفشان نیمه خاموش

با مرگ "تصادفی" دو نو جوان "غیر اصیل" فرانسوی در حومه شهر پاریس بود که کاسه صبر "حاشیه نشینها" در یک سلسله از شهر های فرانسه لبریز شد و بر خلاف محاسبات "دقیق" پژوهشگران دوقیضه ... ! همین یک "جرقه" کار را بجای باریک کشانید ... تا حدودی کاملا محسوس یک آتشفشان نیمه خاموش- حاشیه نشینها- را به خروش و تحرکی دو باره واداشت ...
گر چه تحقیر و تفتیش فرودستان پیگرد شبانه روزی فرانسویهای "غیر اصیل" ... سرکوب آشکار و پنهان رنگین پوستان "فضول" و مرگ و میر "تصادفی" ... **ادامه در صفحه ۳**

حزب سیاسی طبقه کارگر و "فعال سیاسی کارگری"

پادشاهان یک چشمی شهر کوران

موضوع را در نظر داشته باشند: نخست آنکه به سرعت زمان آن فرا می رسد که طبقه کارگر این کشور، با وضوح تمام خواستار کسب سهم کامل خود در پارلمان گردد و دوم اینکه به سرعت وقت آن نزدیک می شود که طبقه کارگر درک کند که مبارزه برای دستمزدهای بیشتر و مدت کار کمتر و تمام فعالیتهای اتحادیه های کارگری در شکل کنونی شان، خود هدف نبوده بلکه وسیله می باشند، یک وسیله بسیار لازم و ضروری ولی این فقط یکی از مسائلی است که طبقه کارگر برای هدف عالی خود یعنی از بین بردن نظام مزد بطور کلی، در دست دارد.

به منظور نمایندگی کامل کارگران در پارلمان و همچنین برای آماده ساختن وسایل از بین بردن نظام مزد، تشکیلات طبقه کارگر در مجموع مورد نیاز است و نه تشکیلات...**ادامه در صفحه ۵**

طبقه کارگر انگلیس به این آگاهی رسیده است که مدت های مدید راه خطائی گام بر می داشته است و جنبش کنونی- که صرفا وقف دستمزد بیشتر و ساعات کمتر می باشد- طبقه کارگر را به دایره شومی انداخته است که هیچ راه فراری از آن وجود ندارد و نیز به این آگاهی رسیده است که نکبت اصلی، کمی دستمزد نیست بلکه خود نظام مزد است. چنانچه این شناخت در میان طبقه کارگر بطور عمومی اشاعه یابد، آنوقت موقعیت اتحادیه های کارگری کاملا تغییر خواهد کرد و آنها دیگر از این امتیاز برخوردار نخواهند بود که تنها تشکیلات طبقه کارگر باشند. در کنار اتحادیه های مربوط به هر یک از رشته های صنعتی و یا در راس آنها باید یک شورای متحده، یک تشکیلات سیاسی کارگر، به عنوان یک کل بوجود آید.

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

“سلاح استتاری” یا...

در عین حال گویای آن است که چگونه سرنوشت هزاران انسان بازیچه دست زد و بندهای امپریالیستی است که نقاب حقوق بشر به چهره زده اند و از این اسناد برای شانتاژ یکدیگر استفاده می‌کنند. ولی گذشت روزگار نیز نمی‌تواند چهره زشت امپریالیست آمریکا را که دشمن شماره یک بشریت است آرایش کند و جنایات آنها را در کشور همسایه ما عراق بپوشاند. حال باید منتظر افضاء‌گیریهای جدید بود.

در اوایل دهه سوم ماه نوامبر همین امسال مطبوعات ایتالیا اسناد دیگری منتشر کردند مبنی بر این که موزه معروف آمریکایی- مرکز پال گتی Paul Getty Center-، آثار باستانی و عتیقه ایتالیا را دزدیده و آنرا از طریق کشور سوئیس به آمریکا وارد کرده و در موزه خود این اموال دزدی را به نمایش گذارده است. معلوم می‌شود مال دزدی وقتی به آمریکا برسد حلال می‌شود و دیگر مال دزدی نیست. این آغاز افضاء‌گیریهای جدیدی است که در آینده از ماهیت دزدیهای امپریالیست آمریکا از موزه‌های عراق پرده بر دارد. از مطلب دور نشویم. ما تلاش داریم نشان دهیم که این افضاء‌گیریها فقط در کادر تضاد منافع امپریالیستها قابل فهم است. این اقدامات نه به آزادی بیان و نه به حمایت از حقوق بشر و یا به حق خود تعیینی سرنوشت ملل ربط دارد. معامله ایست که در بازار آزاد زد و بندهای امپریالیستی انجام می‌شود.

بر اساس این اسناد تکان دهنده ارتش جنایتکار آمریکا برای نابودی نیروهای مقاومت و سرکوب نبرد میهنپرستان عراقی که برای رهائی ملی می‌رزمند، شهر ۴۰۰ صد هزار نفری فلوجه را محاصره کرده و بر سر مردم آن بمبهای فسفر پرتاب کرده است. هزاران نفر مردم عادی و نیروهای مقاومت در این جنایت ضد بشری جان خویش را از دست داده اند. ارتش اشغالگر برای از بین بردن رد جنایاتش در فلوجه مدتها از ورود شاهدان عینی و خبرنگاران به این شهر ممانعت می‌کرده است تا تمام آثار جرم را مرتفع کند. ولی علیرغم همه تلاش بیهوده اش برای کتمان این جنایت ضد بشری و از بین بردن آثار جرم که خودش جرم محسوب می‌گردد، انسانهای با وجدانی یافت می‌شوند که این جنایات را بدون واهمه از نتایج آن برای سرنوشت شخصی خود بازگو می‌کنند. در برابر این انسانها که باید به احترام شرافتشان ایستاد هستند قلمبدستان مزدوری که در تائید تجاوز آمریکا به عراق مقاله می‌نگارند و شکنجه‌های سربازان آمریکایی را توجیه کرده و پرده برداران از این اسرار یعنی این انسانها با وجدان و شرافتمند را به خیانت متهم می‌کنند. کیهان لندنی سلطنت طلب ارگان سیاسی سلطنت طلبان و سخنگوی فارسی زبان وزارت جنگ آمریکا از این زمره اند.

سلاح فسفر سفید چگونه اسلحه ایست

مطبوعات جهان مطالب زیر را در باره آن به نگارش در آورده اند.

فایده سلاح “فسفر سفید” در این است که جای تفنگی را که فقط مستقیم می‌تواند شلیک کند می‌گیرد. این سلاح آن “تفنگی” است که پشت پیچ و پشت دیوار را هدف گرفته و می‌زند. آمریکایی‌ها برای اینکه نیروهای مقاومت را از مواضع غیر قابل دسترسی برانند به استفاده از این سلاح ضد بشری متوسل شدند. این سلاح در جایی کار برد دارد که توپخانه کاری از پیش نمی‌برد.

سخنگوی کاخ سفید که در اثر فشار افکار عمومی جهان زبانش باز شده بود در تلاش برای پرده پوشی

این واقعات اشاره کرد که این ماده یک گلوله عادی است و نه سلاح شیمیایی. وی تکذیب کرد در بمباران فلوجه گاز سمی مورد استفاده قرار گرفته است. آنگاه پس از اینکه انزجار مردم از این همه ریکاری بالا گرفت و پس از اینکه حقایق بر ملا شده دیگر قابل انکار نبود، تونی بلر دروغگو یعنی نخست وزیر انگلستان نیز اعتراف کرد که سربازان انگلیسی نیز مانند متحدین آمریکائیشان از “سلاح فسفر سفید” برای عملیات استتاری! استفاده می‌کنند. تونی بلر ادعائی را مطرح می‌کند که حتی جرج بوش از بیان آن شرم دارد و تونی بلر را جلو می‌اندازد. امپریالیستها کتاب لغت جدیدی اختراع کرده اند و نام “سلاحهای گشتار جمعی” را به “سلاحهای استتاری” تغییر داده اند. البته هر سلاحی که مردم و همه شاهدان را بکشد سلاحی استتاری برای پوشش جنایت است.

پس از اینکه فرستنده تلویزیونی ایتالیا بنام “رای نیوز بیست و چهار Rainews 24” در ۸ ماه نوامبر ۲۰۰۵ گزارش داد که نیروهای نظامی آمریکا نوعی سلاح ناپالم و فسفر سفید در فلوجه علیه مردم غیر نظامی بکار گرفته اند، نشریه “Independent” انگلیسی در فردای آن روز، نامه سفیر آمریکا در انگلستان آقای “رابرت توتل Robert Tuttle” را منتشر کرد که در آن مدعی شده بود: “نیروهای نظامی آمریکا از ناپالم و فسفر سفید بعنوان اسلحه استفاده نمی‌کنند”. خوب انتظار دیگری نیز نباید از شاگردان مکتب وزارت امور خارجه آمریکا داشت. دروغ گوئی از مواد درسی آنهاست. آقای رابرت توتل هر چه باشد دست پرورده دولتمردان حکومت جرج بوش است و در محضر ایشان آموخته که چگونه دروغ بگوید. حال به نظریه کارشناسان نظامی آمریکائی مراجعه کنیم:

مجله ارتش آمریکا “فیلد آرتلری Field Artillery” در مورد سلاح “فسفر سفید” نظریه دیگری دارد. سربازان آمریکائی استفاده از این بمب آتش زا را با واژه های “shake and bake” تکاندنده و پزنده توصیف کرده اند با علم به اینکه اندام انسانها در اثر تماس با این بمب تا مغز استخوان می‌سوزد. فرستنده ایتالیائی اظهارات سربازان آمریکائی را که شاهد این جنایت بوده اند پخش کرد که اعتراف می‌کردند از این اسلحه علیه مردم غیر نظامی نیز استفاده شده است. وزارت جنگ آمریکا در عین تائید استفاده از این سلاح در فلوجه، استفاده از آن بر ضد مردم عادی را تکذیب کرد.

استفاده از فسفر سفید، بمب ناپالم و سایر سلاحهای آتش زا علیه مردم غیر نظامی در پیمان سازمان ملل متحد مورخ ۱۹۸۰ ممنوع اعلام شده است. آمریکا کشور بیست که این پیمان جهانی را امضاء نکرده است تا دستش در آدم کشی “انسانی” باز باشد و لذا از “نظر حقوقی”، توجه کنید! ما تاکید می‌کنیم و صرفاً از “نظر حقوقی” تعهدی نیز به اجرای آن ندارد و سخنگوی دولتش می‌تواند هر لحظه سوگند بخورد که کار غیر قانونی ننموده و پیمان بین المللی را در این عرصه بزیر پا نگذارده است.

آقای “تیم گاردن Tim Garden” کارشناس امور نظامی در موسسه شاهنشاهی برای امور خارجه در لندن اظهار داشت: “صرفنظر از پرسشهای مجاز، استفاده از این اسلحه در چارچوب مبارزه با شورشیان نامناسب و نقض غرض” است زیرا “بکار بردن آن بیک اندازه مبارزان و مردم غیر نظامی را هدف قرار می‌دهد و به شورشیان کمک می‌کند سربازگیری جدید کنند”. لرد گاردن افزود که “حمله به فلوجه به تاراندن ۳۰۰ هزار نفر مردم عادی منجر شده و

حداکثر مناطق شهر در اثر بمباران توپخانه‌ها، همراه با خانه‌ها نابود شده اند بجای آنکه شورشیان مورد هدف قرار گیرند.”

این در وضعیت صورت می‌گیرد که امپریالیست آمریکا برای آنکه چهره انسانی به جنایاتش در عراق بدهد تکیه را بر تبلیغات و کارزار دامنه دار استفاده از سلاحهای هوشمند و دقیق گذارده است که تنها دشمن و نه مردم عادی را از پای در می‌آورد. آمار ولی عکس این ادعا را نشان می‌دهد. هدف از کشتار توسط آمریکائیا نابودی افراد مسلح شورشیان نیست، بلکه کشتار بی هدف و از روی ترس و فقط برای ایجاد فضای ارباب است که صورت می‌گیرد. جان عرب و ترک و کرد و ایرانی برای این بربرهای سرمایه داری ارزشی نداشته و ندارد.

جرج دبلیو بوش که با دروغ و دغل جنگ اشغال عراق را آغاز کرده بود مدعی بود که با سلاحهای هوشمند مانع از آن شده است که مردم عادی به کام مرگ فرو روند. وی قدرت سلاحهای هوشمند را که قابلیت دقت و هدف گیری آنها ظاهراً بی نظیر است در توجیه تجاوز به عراق به رخ دنیا می‌کشید. جرج بوش می‌خواست در مقابل ادعای دروغینش مبنی بر نابودی “سلاحهای کشتار جمعی” صدام حسین، بمنزله دلیل شروع جنگ، سلاحهای “انسانی” و “بی درد” خویش را قرار دهد که بهیچوجه جنبه کشتار جمعی نداشته و خطای در هدف گیری و صدمات ناشی از آن نیز به عنوان تئیرات جانبی قابل اغماض است.

ولی تاثیرات جانبی قابل “چشمپوشی”، فقط ناشی از اشتباه در هدفگیری و یا انحراف موشکها از مسیر تعیین شده نیست که باید لاپوشانی شود، این تاثیرات جانبی بگونه ایست که جاده‌ها و مخازن برق و انبارهای مواد غذایی و یا تاسیسات بهداشتی و صنعتی را که بقاء یک ملت به آن وابسته است نابود می‌سازد. با تکیه بر “تائیرات جانبی” نمی‌شود جنایات امپریالیستها را ماستمالی کرد.

امپریالیست آمریکا در عراق از بمبهای خوشه‌ای استفاده کرد که زمین را با گلوله‌های خود فرش می‌کنند و به ۱۰۰۰ قطعات قابل انفجار تبدیل می‌شود. سازمان ملل متحد هنوز نتوانسته است این سلاح کشتار جمعی را ممنوع نماید. در عراق پاره‌ای از قطعات قابل انفجار که منفرج نشده بودند با تاخیر منفرج شده و کودکان و افراد غیر نظامی را به قتل رساندند. اگر از جرج بوش در این مورد بپرسید خواهد گفت نه کار غیر قانونی انجام داده و نه مسئول این تاثیرات جانبی است.

آقای “جان اسلوبودا John Sloboda” کارشناس پروژه انگلیس “ابراک بادی کانت Iraq Body (IBC) Count” که از بدو جنگ گزارشات مربوط به جنگ را بررسی می‌کند و آمار کشته شده‌گان غیر نظامی را تنظیم می‌نماید اعلام کرد که تعداد افراد غیر نظامی که در اثر استفاده از سلاحهای هوشمند و دقیق در این جنگ کشته شده اند بیش از تعداد افرای است که توسط هواپیماهای شکاری آمریکا در جنگ نخست خلیج در سال ۱۹۹۱ به قتل رسیدند. وی افزود که دو سوم این افراد بعد از روزی به قتل رسیده اند که رئیس جمهور آمریکا آقای جرج بوش در ماه مه ۲۰۰۳ پایان عملیات جنگی را به اطلاع جهان رسانید. آقای “دکتر لو فیودوروف Dr. sc. Lew Fjodorow” رئیس انجمن “برای امنیت شیمیائی” در روسیه اعلام کرد که سلاح “فسفر سفید” را نمی‌توان بصورت گزینشی و هدفمند مورد استفاده قرار داد. فسفری که در این... ادامه در صفحه ۳

“سلاح استتاری“ یا ...

بمبها بکار می رود در داخل کاتوچوی مصنوعی قرار دارد. در موقع انفجار قطعات شعله ور به همه طرف پرتاب می شوند و هر جا بیفتند می چسبند و تا سوختن کامل فسفر می سوزند. این حریق را نمی شود اطفاء کرد. این دانشمند روسیه افزود که این سلاح در فهرست اسامی سلاحهای تحریم شده “آ.ب.س. ABC” قرار ندارند ولیکن از نظر جنبه حفاظتی واقعا یک سلاح کشتار جمعی است زیرا نمی توانند گزینشی عمل کنند.

آقای لو فیودوروف افزود که “بمب فسفوری از سال ۱۹۸۰ توسط پیمان جهانی سازمان ملل متحد در مورد سلاحهای متعارف ممنوع است و آنهم در زمانیکه استفاده از آن، این خطر را داشته باشد که افراد غیر نظامی قربانی شوند. البته ایالات متحده آمریکا این پیمان را امضاء نکرده است و قانونا مرتکب کیفری نشده است حتی علیرغم اینکه نظامیان آمریکائی در فلوجه اماکن عمومی را بمباران کرده اند.” (به نقل از RIA Nowosti, de.rian.ru).

تلویزیون ایتالیا از قول یک وابسته نظامی آمریکا اعلام کرد که که بمب فسفر پس از انفجار ابری تولید می کند که به شعاع ۱۵۰ متر هر جنبنده ای را جزغاله می کند. شخص وی گواهی می دهد که با چشم خود اجساد جزغاله شده زنان و کودکان را دیده است.

همین دولت آمریکا که قسما به این جنایت اعتراف می کند چون جای هیچ تکذیب باقی نمانده است در پس از حمله به فلوجه استفاده از این بمب را در دسامبر سال ۲۰۰۴ مانند همه دروغهایی که تا کنون گفته است تکذیب کرده بود. حال مدعی است که از سلاح فسفر سفید فقط برای “عملیات استتاری” استفاده کرده است و اگر فسفر سفید که با نیت استتار مورد استفاده قرار گرفته است هزاران مردم عادی از زنان و کودکان و خرد و کلان را جزغاله کرده است، آنها مسئول آن خواهند بود.

چنین جنایتکارانی در زمان جنگ هشت ساله ایران و عراق که توسط رازمفد موافقت خویش را با کشتار کردها و ایرانی ها توسط گاز سمی به صدام حسین اعلام کرده بودند و در هنگام جستجوی بهانه برای اشغال عراق به بمباران حلبچه با گازهای سمی خردل توسط صدام حسین تکیه می کردند حال خوششان به همان وسایلی برای آدمکشی مثبت می شوند که بپای صدام حسین می نوشتند. حال این عده دروغگو و دغلکار که خود تا کنون شریک جرم بوده اند می خواهند صدام حسین را که رئیس جمهور قانونی کشور عراق است محاکمه کنند. چنین بنظر می رسد که گویا جرم صدام حسین آن باشد که در کشتن کردها بجای فسفر سفید از گاز سمی خردل استفاده کرده است. استفاده از گاز سمی برای کشتن انسانها جنایات علیه بشریت است ولی استفاده از فسفر سفید برای کشتن انسانها نامش “عملیات استتاری” است. با این تعریف حقوقی صدام حسین جنایتکار جنگی است و جرج بوش نه تنها جنایتکار جنگی نیست، ناجی بشریت و مدافع حقوق بشر نیز محسوب می شود. ناگفته نماند که همین آمریکائی ها تلاش دارند برای فشار به دولت ایران کشتار مردم حلبچه توسط صدام حسین را زیر جلگی و با مودیگری به پای ایرانی ها بنویسند و از هم اکنون ادعای نامه خویش علیه صدام را در پاره ای موارد باز گذارده اند.

آقای “جان وان اکن Jan van Aken” رئیس بخش

تحقیقات سلاحهای میکروبی در دانشگاه هامبورگ و مبتکر پروژه “سان شاین Sunshine” که ضد سلاحهای میکروبی و شیمیایی مبارزه می کند در مصاحبه با روزنامه نتس Netzeitung در ۱۶ نوامبر سال ۲۰۰۵ علیرغم ادعاهای مسئولان آمریکائی اعلام کرد: “این سلاح یک سلاح جنایتکارانه است. سلاحی رعب انگیز و دهشت ناک که آدمکشی را با سوزاندن انجام می دهد”.

وی افزود که “استفاده از این سلاح برای آمریکائی ها ممنوع نیست لیکن ایالات متحده آمریکا عضو پیمان سلاحهای شیمیایی سازمان ملل متحد است. “فسفر سفید” صرفا از نظر چگونگی تعریف یک سلاح شیمیایی محسوب نمی شود. موادی سلاح شیمیایی محسوب می شوند که بعلت تاثیرات سمی شان بکار بروند. فسفر ولی مسموم نمی کند، می سوزاند”.

صرنظر از جنبه قضائی مسئله که در پروتکل الحاقی مربوط به سلاحهای آتش زا ثبت است می توان به این مورد اشاره کرد که سلاحهای فسفوری نیز از جنبه بین المللی تحریم شده اند. پیمان ژنو بنام “توافقنامه پیرامون سلاحهای انسانی” که از سال ۱۹۸۰ وجود دارد استفاده از سلاحهای را که “قادرند تا جراحات غیر لازم و درد غیر ضرور ایجاد کنند” ممنوع کرده اند. جزغاله شدن توسط فسفر سفید آمریکائی ظاهرا نه جراحت و نه درد و نه رنج غیر ضروری ایجاد می کند!! پس مجاز به حساب می آید. نا گفته نماند که این پروتکل الحاقی را آمریکائی ها برسمیت نمی شناسند و ترجیح می دهند مخالفین خود را با حداکثر درد و رنج بکشند.

آری می سوزاند و سوزاندن انسانها فقط کار نازیها در زمان جنگ جهانی دوم نبود کار همه امپریالیستهاست که نه تنها دل می سوزاندند بلکه اندام می سوزاندند تا بقاء بیابند.

ایا می شود به ادعاهای آزادیخواهی، دموکراسی خواهی، حقوق بشر طلبی، بشردوستی این مدعیان “حق ملل در تعیین سرنوشت خویش” و “بمباران” راه ناپودی سلاحهای کشتار جمعی باور کرد؟ آیا می شود تجاوز آنها را به عراق به بهانه اینکه در پی ایجاد **جامعه مدنی** هستند که در متن آن باید مبارزه طبقاتی صورت گیرد باور کرد؟ مسلمان نمی شود. باید با امپریالیستها برای نجات بشریت مبارزه کرد. باید با نوکران امپریالیستها که ماهیت امپریالیست آمریکا را کتمان می کنند و فقط گناه ها را به گردن دولتهای آمریکا و اسرائیل می گذارند نظیر “حزب کمونیست کارگری” مبارزه بی امان نمود. باید نشان داد که دولت دست نشانده عراق که شاهد این همه جنایت است و سکوت می کند نمی تواند نماینده مردم عراق باشد. آنها نوکر بیگانه هستند. باید نشان داد که کردهای ناسیونال شونیست کور که فقط نفرت ملی را تبلیغ می کنند و سنگ تجزیه را به سینه می زنند، تنها دشمنان مردم عراق نیستند، دشمنان همه مردم منطقه هستند و دستشان در خون مردم عراق و منطقه تا آرنج رنگین است. باید نشان داد که رویزیونیستهای حزب توده ایران که از تجاوز امپریالیستها به عراق حمایت می کنند و پا در جای پای جمهوری اسلامی می گذارند هوادار استعمار و همدست امپریالیسم هستند. مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با رویزیونیسم نیست. ننگ بر آنها و یاران امپریالیستها و صهیونیستها.

از گرایشات فاشیستی امپریالیسم...

کارگران و بینویان ... این کارهای “جزیی و ملی” در فرانسه، اصلا تازگی ندارد ...

چگونگی مرگ دو نو جوان “غیر اصیل”

غروب روز ۲۷ اکتبر بود- ماه گذشته- که ماموران امنیتی مستقر در یکی از محله های فقیر نشین حومه پاریس (کلینشی سوپوا)، ۳ تن از نو جوانان (۱۳-۱۴) ساله اهل محل را نشان کرده و مثل همیشه با “حسن نیت” آنها را مورد پیگرد قرار می دهند. ولی این بچه ها- بحق بیزار از تقشیش و باز پرسای های مکرر، عمدی و اهانت آمیز- پا بفرار گذاشته و بیک نیروگاه فشار قوی پناه می برند- که بر اثر تماس با یک نیروی ۲۰۰۰ ولتی برق و در برابر بی تفاوتی حیوانی ماموران پیگرد و خشونت و تجاوز- ۲ تن از آنان جابجا می سوزند و خاکستر می شوند و سومی- با بدن بریان- هنوز در انتظار مرگ “آرام” تری بسر می برد ...

شورش “حاشیه نشینها”

خبر شبانه درز پیدا کرد- ظرف چند ساعت- بگوش اهالی هم سرنوشت در نیمی از فرانسه رسید و این فرودستان را به نوعی واکنش تلافی جویانه ... بیک شورش نسبتا وسیع و همگانی کشانید ...

جنگی میان نیروهای “فقر و ثروت”، میان قداره بندان دولتی و پاک باختگان گمنام در گرفت که هنوز هم- بعداز ۲ هفته تمام- ادامه دارد ...

زد و خورد شبانه با زرهپوشان پلیس، ابتدا در چندین شهرک حومه پاریس آغاز شد. ولی با سرعت زیاد بدیگر شهرهای فرانسه- لیون، تولوز، بوردو، موینولیه، استراسبورگ و نانسی و ... سرایت کرد. تا بحال دهها ماشین پلیس، کامیونهای ضد شورش و کلی وسایل ارتباط پلیسی و ... به آتش کشیده شده و از دور خارج گردیده اند. تعدادی از بناها- مراکز تحقیر بینویان- آسیب دیده اند. شماری از کمینگاههای ماموران “تا مری” پلیس در محله های فقیر نشین، موقتا از کار افتاده اند. عده ای از ماموران تحقیر مردم، عوامل توهین و تعرض و شبیخونهای نوبتی ... مجروح شده اند. در صف “حاشیه نشینها” نیز، ضایعات سنگین است. بسیاری زخمی و صدها نفر دستگیر شده اند ... بناپارتیسم متعفن بیک “پیروزی” تازه رسید ...

ضایعات “اضافی”

در این جدال نابرابر “فقر و ثروت”، ضایعات “اضافی” هم وجود داشت- که اصلا غریب نیست. آنطور که می گویند، گویا صدها اتومبیل متعلق باهالی “بیطرف” نیز سوخته، درهم شکسته و از میان رفته اند- هیچ بعید نیست. ولی برخلاف دعای ریاکارانه شیراک و شرکاء برخلاف تعابیر ضد و نقیض “اهل فن” و حقه بازی خادمان نوبتی بورژوازی و همه آنانکه از طریق گمراه کردن افکار عمومی نسبت بمسایل کلیدی جامعه ارتزاق می کنند ... هیچ عقل سلیمی نیست که این ... ادامه در صفحه ۴

پشتیبانی از اشغال عراق و ارتش اشغالگر حمایت از استعمار است

از گرایش‌های فاشیستی امپریالیسم...
عصبان "حاشیه نشینها" و شورش مردم "غیر اصیل" را بر اساس ضایعات و یا ضایعات "اضافی" حاصل دآوری کند و نمی کند. بر عکس، اگر مسئولیتی هم در این حوادث هست- که حتماً هست- بگردن شیراک و شرکاست، بگردن دولتمردان بی لیاقت بورژوازی، بگردن هواداران "چپ" امپریالیسم و بگردن مدافعان سوگند خورده مناسبات فقر آفرین سرمایه داری است...

سیر مشکوک حوادث

ساعاتی متوالی بعد از شروع مبارزه مردم "غیر اصیل" در قبال واحدهای ضد شورش پلیس بود- همینکه گردانندگان مرگ و میرهای "تصادفی" فهمیدند که سرکوب فوری این پاک باختگان گننام بسادگی و یا فعلاً مقدور نیست- دستگاہهای "محرمانه" توطئه چینی بورژوازی بکار افتادند تا سیر حوادث را دستکاری کنند ... عوامل "تامرئی" تحریک و خرابکاری روانه میدان شدند تا بنام بینوایان ماجراهای تقلبی بسازند ... که چند دبستان و دبیرستان، آسایشگاه و محل غذا خوری کودکان، تعدادی کارگاه و کارخانه، شماری از اتوبوسهای شهری، یک کلیسا و یک مسجد ... به آتش کشیده شدند ...

شیراک- که خفقان گرفته بود- از کتج الیزه خارج شد و با یک لفاظی مضحک و "پدارنه" هیات دولت را موظف به برقراری "نظم" در محله های "تا امن" کرد. نخست وزیر- با تقاضای وزیر کشور- از پارلمان اجازه خواست تا بطور رسمی و برای مدت ۳ ماه، هر کجا که لازم دید! حکومت نظامی برقرار کند...

عیار قضاوت بورژوازی

دلایل و شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه شیراک و شرکاء- از مدتها پیش- گویا بمنظور برقراری "نظم" در محله های فقیر نشین! ولی در اصل بخاطر تقویت "پشت جبهه" بناپارتیسم در بازی های بین المللی، بخاطر لاپوشی بحران موجود، بخاطر ماسمالی نقش سرمایه در افزایش فقر و بدبختی و بیکاری مردم، بخاطر احیا نوعی "مبهن پرستی" کاذب در جامعه و بخاطر اختناق جنبشهای رو برشد توده ای و کارگری ... طرحی را در دست تهیه داشتند. در چارچوب همین طرح بود که داستان "حجاب اسلامی" علم شد ... جدال "فرهنگها" براه افتاد ... از بالا به پائین نوعی "مسلمان" ستیزی جاری گردید ... تحت تاثیر جدال های ساختگی، بحث های ریاکارانه "اهل فن" ... عیار بورژوازی برای قضاوت نابسامانی ها اجتماعی میدان گرفت و بسیاری از نحیف اندیشان را بدم انداخت...

کاری کردند که سوظن ها- بیش از پیش- متوجه بینوایان "خارجی"، رنگین پوستان و فرانسوی های "غیر اصیل" گردید ... کارفرما ها- در قبال معضل دیر آشنای "حاشیه نشینی" با یک رفتار شتر- مرغی! ریاکارانه هم از توبره می خوردند و هم از آخور. از سویی بر سر استخدام فردی و رسمی "حاشیه نشینها" بازی در می آوردند! و از طرف- دیگر- بطور غیر رسمی و خیلی ارزان-

بطور جمعی از آنان بیگاری می کشند...

"حساب نشده!" سارکوزی بوده است؟ ...

حکومت نظامی "غیر" رسمی

بعد از یک مرحله تبلیغی- توجیهی بود که واحدهای ضد شورش پلیس در محله های حاشیه نشین حومه شهرها- مدتها پیش از حوادث اخیر- مستقر شده و شبانه روز مزاحم مردم بودند... مرتب برای "حاشیه نشینها" شاخ می تراشیدند... در میان فرانسویهای "غیر اصیل" ماجراهای تقلبی می ساختند... دعوای مذهبی و "خررنگ کن" براه می انداختند تا حضورشان را در محل- از دید افکار عمومی- توجیه نمایند...

مدتهاست که حکومت نظامی در مناطق مسکونی بینوایان و فرانسویهای "غیر اصیل" جاری است- گویا آقای شیراک خبر نداشت! چه مزخرفاتی! ...

شیراک و شرکاء ... لیچار سارکوزی

با این تفصیلات، پیداست که شیراک و شرکاء- بسود کارتل های بومی- تعرضی را بر علیه "حاشیه نشینها"، بر علیه کارگران و بینوایان در سطح ملی تدارک دیده بودند. ولی گویا ماموران توطئه و تحریک در محل، شماری از کابینه بازان "ناشی" و آنها که جرعه ای زیادی خورده بودند... افسارگسیخته رفتار کردند... که قضیه بیخ پیدا کرد. نیکولا سارکوزی (وزیر کشور فرانسه)- ژینگولویی جاه طلب از تبار اشراف مجار و کاندیدای آینده انحصارات مالی- نظامی فرانسوی برای ریاست جمهوری- چند روز پیش از قیام "حاشیه نشینها" خطاب به خیر فروشان تشنه گفت: که می خواهد این محله ها را بکلی از وجود کثافات و تفاله ها... پاک کند! این حرفهای بظاهر "حساب شده" ماموران و زرهپوشان حاضر در محله ها را- بیش از پیش- دلگرم کرد، آنان را بوجد آورد... تا اینکه دو روز بعد منجر به مرگ "تصادفی" دو نو جوان "غیر اصیل" فرانسوی گردید. در اینکه سارکوزی گاهی عنان از کف داده و بیبوهه سخن می گوید حرفی نیست. ولی باید دید که لیچار سارکوزی- خادم و کارگزار ممتاز بناپارتیسم- چه تناقضی با نیازهای فوری سرمایه و منافع استراتژیک کارتل ها فرانسوی در سطح ملی و بین المللی دارد؟ در اوضاع و احوال کنونی- با توجه به عمق بحران جاری و اوج کشمکش های "دوستانه" انحصارات بر سر تقسیم دوباره جهان، با توجه به چپاول و تعرض و اشغالگری های نوبتی- این خصلت تعرضی "سرمایه" در قبال "کار" است که گفتار و کردار سیاست بازان حرفه ای را رقم می زند. پس سارکوزی- بسهم خود- با تفاوتی جانبی و غیر اساسی با رویزونیستها و سوسیال دمکراتها و ترسکیستها و ... یک دوران گندیده و فاسد را بخوبی نمایندگی می کند.

بعلاوه، مگر تعطیل نوبتی واحدهای تولیدی و بازرگانی، خصوصی سازی و اخراج جمعی کارگران، کاهش مداوم دستمزدها و حذف خدمات رفاهی و درمانی و ... از حماقت سارکوزی است؟ یا دخالت نیروی دریایی در کار اعتصاب کارگران "کرس" ... تحت تاثیر حرف های

سابقه "حاشیه نشینی" و دریافت ما

سابقه "حاشیه نشینی" به گذشته های دور بازمی گردد- خیلی دور. این پدیده، زمانی نتیجه فرسودگی نیروی کار بود- که بمرور از تولید خارج، از مدار زیست جمعی جدا افتاده و بکلی از مناسبات رسمی فاصله گرفته و طرد می شد. ولی امروز و در شرایط امپراتوری سرمایه، "حاشیه نشینی" دیگر خصلت طبیعی ندارد! در اینجا و بر خلاف تعبیر "استادان" سفارشی! سخن بر سر یک آرایش اجتماعی است، موثر در فرایند تولید، حاضر در مدار زیست جمعی و مناسبات رسمی- که بصورت "غیر رسمی" بکار گرفته می شود. ما از این مقوله اقتصادی، همان ذخیره بورژوازی کار ارزان را ادارک می کنیم- دنباله طبیعی پرولتاریاست. این ارتش نیرومند کارگری، از قضا فقط در حالت "حاشیه نشینی" است که برای بورژوازی و امپریالیسم، برای سلاطین مالی- صنعتی جهان امروز، سود حداکثر ایجاد می کند. بی جهت نیست که بورژوازی- بدلایلی قابل فهم- در لفظ ریاکارانه این ارتش میلیونی را "زاید و فاسد و تفاله ...!" معرفی می کند، اما در عمل "حاشیه نشینی" را سازمان می دهد تا از آن برای کاهش دستمزد، برای تنزل رفاه و خدمات اجتماعی و بخاطر تضمین سود حداکثر ... استفاده نماید.

حزب کار ایران (توفان) و بنام طبقه کارگر و خلق ایران:

الف- بشدت مرگ "مشکوک" دو نو جوان "غیر اصیل" فرانسوی! در شهرک "کلیشی سووا" را محکوم می کند.

ب- حضور واحدهای ضد شورش و نیروهای امنیتی امپراتوری فرانسه در مناطق مسکونی کارگران و بینوایان را تحریک آشکار بورژوازی، توطئه شیراک و شرکاء ارزیابی کرده و خواهان برچیدن این مراکز توطئه و تحریک است.

ج- از مبارزه بحق "حاشیه نشینها"، کارگران و بینوایان فرانسه در قبال بناپارتیسم متعفن حمایت می کند.

د- به کارگران و بینوایان و زحمتکشان فرانسه هشدار می دهد که یکپارچگی خود را محکم کرده و در یک مبارزه سازمان یافته حزبی و انقلابی سیادت ارتجاعی و فاسد بورژوازی و امپریالیسم را در کشور خود برچیده- مثل دوران کمون پاریس- راه تازه انقلاب کارگری در قبال سرمایه و سرمایه داری را به جانان نشان دهند.

پیش بسوی اتحاد انقلابی کارگران و بینوایان!

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران و خلقهای جهان!

زنده باد سوسیالیسم!

حزب کار ایران (توفان) - واحد

فرانسه نوامبر ۲۰۰۵

ماخواهان خروج بی قید و شرط امپریالیست آمریکا از کشور عراق هستیم

حزب سیاسی طبقه کارگر...

هر یک از رشته های صنعتی بطور جداگانه و بهتر است این برنامه هر چه زودتر تحقق یابد. اگر طبقه کارگر انگلیس در مجموع متشکل گردد، هیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که بتواند حتی یک روز در مقابل آن مقاومت نماید.“ (کارل مارکس-اتحادیه های کارگری).

روشن است که طبقه کارگر در مبارزه خود بخودی خویش به مزایای مبارزه صنعتی پی می برد و تشکلهای حرفه ای خویش را برای مبارزه در راه بهبود شرایط زندگی خویش فراهم می آورد. حتی سابقه اتحادیه های کارگری و مبارزه کارگران علیه سرمایه داران برای افزایش دستمزد بسا طولانی تر از پیدایش جنبش کمونیستی است.

کارگران با مبارزه اقتصادی خویش هرگز قادر نخواهند بود نظام دستمزدی را دگرگون سازند و استثمار انسان از انسان را از بین ببرند. کارگران در این عرصه در بهترین حالت در چارچوب نظام کنونی برای بهبود شرایط زندگیشان مبارزه خواهند کرد.

کارگران از نظر انکشاف تاریخی قادرند در تمام عرصه های فعالیت حرفه ای به تشکیل اتحادیه های کارگر توسل جویند. آنها در تکامل یافته ترین شکل قادر خواهند شد یک اتحادیه سراسری از شاخه های گوناگون تولیدی فراهم آورند. ولی همین اتحادیه سراسری مفروض فقط می تواند در چارچوب سرمایه داری به کارش و وظایفش بپردازد. این دور و تسلسل همان بن بست است که طبقه کارگر نمی تواند از آن بیرون آید.

طبقه کارگر برای خروج از این بن بست نیاز به آن دارد که آلتزاتیو دیگری داشته باشد که آنرا بتواند جایگزین نظام سرمایه داری نماید. این جایگزین فقط سوسیالیسم است. طبقه کارگر با مبارزه در راه تحقق سوسیالیسم و درهم شکستن نظام سرمایه داری می تواند به این وضعیت خاتمه دهد.

برای این کار طبقه کارگر همانگونه که کارل مارکس می گوید: “در کنار اتحادیه های مربوط به هر یک از رشته های صنعتی و یا در راس آنها باید یک شورای متحد، یک تشکیلات سیاسی کارگر، به عنوان یک کل بوجود آید.“ (تکیه از توفان).

رفیق لنین در اثر داهیانه خویش “چه باید کرد“ ماهیت این “تشکیلات سیاسی کارگر“ را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و بیان می کند که سیاست یک امر طبقاتی است. طبقه کارگر می تواند با افتادن در دام جنبش خود بخودی و رهبری غیر کمونیستی به چرخ پنجم سیاست بورژوازی بدل شود و یا اینکه می تواند سیاست مستقل کمونیستی را رهنمود فعالیت های خویش قرار دهد. هر سیاسیاتی که سیاست کمونیستی نیست و هر جنبش کارگری سیاسی الزاماً جنبش سیاسی کمونیستی نخواهد بود. اگر کمونیستها بهر دلیل در جهت جلب طبقه کارگر از طریق فعالیت خویش نروند و طبقه کارگر را به حال خود واگذار کنند این طبقه در تکامل خویش از اقتصاد به سیاست روی میآورد ولی این سیاست سیاست کمونیستی و سوسیالیستی نیست. سیاست بورژوازی است. زیرا کمونیسم را از بیرون طبقه کارگر میتوان به درون آن وارد کرد. سوسیالیسم علم است و علم را باید آموخت. هیچ فیزیکی دانی بدون آموزش فیزیک فیزیکی دکان

نمی شود. هیچ ریاضی دانی علم ریاضی را بدون آموزش در خواب غفلت نمی آموزد. سوسیالیسم نیز که ایندولوژی طبقه کارگر است را باید آموخت. این علم تصویر واقعی جهان بعد از سرمایه داری را نشان می دهد و طبقه کارگر درک می کند که چگونه می تواند با پذیرش این ایده انسانی و تحقق آن برای همیشه به آن دور و تسلسل باطل، به آن بن بست سیاسی و اقتصادی پایان دهد. طبقه کارگر خواهد فهمید که برای چه مبارزه می کند و آماده فداکاری است.

وقتی سخن از تشکل سیاسی طبقه کارگر می رود مفهوم آن این است که طبقه کارگر باید در جهت کسب قدرت سیاسی حرکت کند و قدرت سیاسی را در دست بگیرد. قدرت سیاسی طبقه کارگر دارای ماهیت متفاوتی از قدرت سیاسی بورژوازی است. قدرت سیاسی طبقه کارگر می خواهد اقتصاد را بر اساس تصورات خویش شکل دهد و بدوره سرمایه داری اقتصاد پایان دهد.

پس طبقه کارگر باید تشکل مستقل سیاسی خویش را داشته باشد. تشکل مستقل از سیاست بورژوازی، تشکلی که سیاست مستقل پرولتری را قطنمای اعمال خویش قرار دهد. چنین تشکلی نه تنها باید از نظر سازمانی جدا از تشکلات بورژوازی و فوق طبقاتی باشد، بلکه باید از نظر ایندولوژیک و سیاسی نیز چیزی به غیر از تشکلات سیاسی بورژوازی باشد. طبقه کارگر باید مرز خویش را با تشکلهای بورژوازی روشن کند و از طریق این تشکل سیاسی رهبری مبارزه طبقه کارگر را برای پایان دادن به نظام دستمزدی در پیش بگیرد.

این تشکل مستقل طبقه کارگر که بر مبنای استقلال سیاسی، ایندولوژیک و سازمانی طبقه بنا شده همان حزب طبقه کارگر است. توده کارگران برای آنکه بتوانند برای همیشه از نظام بهره کشی رهایی یابند باید در حزب طبقه کارگر متشکل شوند و برای کسب قدرت سیاسی مبارزه نمایند.

این حزب طبقه کارگر است که توسط فعالین کارگری که ایده سوسیالیسم را پذیرفته اند در اتحادیه های کارگری نفوذ کرده و تلاش می کنند کارگران را در مبارزه حرفه ای خویش رهبری کنند. این حزب طبقه کارگر است که تشکلی مافوق سایر تشکلهای کارگری است و وظیفه رهبری سایر تشکلهای کارگری را نیز بعهده دارد. مبارزه در چارچوب اتحادیه های حرفه ای و یا اتحادیه سراسری حرفه ای کارگران تنها یکی از وظایف حزب طبقه کارگر است.

در درون این حزب عناصر پیشرفته طبقه کارگر که الزاماً خودشان کارگر نیستند متشکلند. کارگران فعال سوسیالیست که به دانش علمی سوسیالیست پی برده و وقت خویش را کاملاً در خدمت طبقه کارگر قرار داده و به انقلابی حرفه ای بدل شده اند عملاً از محیط تولید خارج شده و صرفاً پیوند معنوی خویش را با طبقه کارگر و ایندولوژی رهانبخش وی بر قرار کرده اند. ولی علیرغم آن آنها تا زمانیکه از منافع طبقه کارگر حمایت می کنند نماینده طبقه کارگر هستند.

ممکن است گفته شود که ملاک حمایت از منافع طبقه کارگر چیست؟ از کجا می توان درک کرد که چه کسی از منافع کارگران حمایت می کند و چه کسی نمی کند؟ حتی نمایندگان کنسرنها نیز خود را نماینده منافع طبقه کارگر می دانند و مدعی اند که کارگران نیازی به حزب مستقل

طبقاتی ندارند. کافیست به احزاب بورژوازی ببینند زیرا ما خود به بهترین وجهی از منافع آنها حمایت می کنیم. در حقیقت همه احزاب سوسیال دموکرات و رویزیونیستی از این قبیل احزاب اند که خود را حامی طبقه کارگر جا زده ولی در عمل و این مهم است در جهت تثبیت نظام سرمایه داری و سرکوب کمونیستها گام بر می دارند. نازی ها در آلمان نیز خود را حزب سوسیالیستهای ملی جا می زدند که منافع کارگران را در نظر دارند. در ایران پس از انقلاب، حتی خمینی از ترس کارگران و فشار افکار عمومی مدعی بود که هوادار طبقه کارگر است زیرا حضرت علی خودش کارگر بوده است و به گفته وی در اسلام عزیز، همه روزها روز کارگر است. وقتی چنین پریشی مطرح شود آنوقت ما خویشتن را در عرصه مبارزه ایندولوژیک می یابیم. در این عرصه است که تمایز میان دوستان و دشمنان طبقه کارگر روشن می شود. در این عرصه است که مرزها کشیده می شود و سره از ناسره تمیز داده می گردد. این است که ملاکهای اینکه چه کسی کمونیست است و چه کسی کمونیست نیست از تئوری و عمل ناشی می شود و این یکی از عرصه های مهم مبارزه طبقاتی است. در این عرصه کارگر منفرد و پراکنده و یا حتی کارگران آگاه پراکنده کاری از دستشان بر نمی آید و در اثر فشار و هجوم ایندولوژیک بورژواها خورد خواهند شد. چنین کارگران “آگاهی“ هنوز به حد از آگاهی نرسیده اند که ماهیت مبارزه طبقاتی را درک کنند. آنها را خواندن چند کتاب بدون آنکه اراده نیل بقدرت سیاسی را در خویش تقویت کرده باشند به این توهم دچار شده اند که پرچمدار طبقه کارگردند. این مبارزه کار حزب طبقه کارگر است. کار تشکلی است که در تمام عرصه ها آمادگی مبارزه با هجوم ایندولوژیک بورژوازی را دارد. هر رقیقی گوشه ای از این کار سنگین را می گیرد و در مقابل تهاجم بورژواها به مقابله می پردازد. یکی بداد مجروحان می رسد، دیگری گلوله ها را تولید می کند، نفر بعدی آنرا به صف نخست جبهه می رساند، آن دیگر کار تبلیغاتی و جنگ روانی را بعهده دارد و... تنها توسط این کار مشترک همگانی و منضبط است که می توان به حریف قدرتمند به مقابله پرداخت.

در این جاست که اهمیت حزب روشن می شود. این حزب است که منظر حمله بورژواها نمی نشیند تا در مقابل آنها واکنش نشان دهد. بر عکس حزب در شرایط صلح خویشتن را از همه نظر آماده می کند و می رود تا ابتکار عمل را خود در دست گیرد و این بورژواها باشند که به واکنش وادار شوند. برای این کار، برای کسب ابتکار عمل باید در درجه نخست اراده نیل به قدرت سیاسی داشت. باید از مشکلات نهراسید، باید به سوسیالیسم ایمان داشت، باید رفقای فداکار و آماده جان بازی با دانش بالای سوسیالیستی داشت. برای چنین کار عظیمی نیاز به تشکلی بنام حزب دارد که تدارک این کار عظیم را از مدتها قبل با دوراندیشی فراهم آورد.

چنین کار عظیمی کار چند فعال سیاسی منفرد نیست و نمی تواند باشد که چه خواهند و چه نخواهند طبقه کارگر را با آموخته های پراکنده و پاره پاره خود مشغول کرده و سرگردان می نمایند. چنین فعالین سیاسی کارگری اگر فاقد حزبیت باشند تنها می توانند همان سیاست بورژوازی را در جنبش کارگری تبلیغ کنند. این فعالین در واقع قهرمانان دوران افول جنبش کارگری هستند که در شهر کوران به عنوان یک چشمی ها، پادشاه به حساب می آیند. چنین فعالینی در صورت اوجگیری... ادامه در صفحه ۶

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

مبارزه با ضد انقلاب درونی و بیرونی در همه عرصه های سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی است. بیان این است که تاریخ حزب کمونیست بلشویک شوروی استالینی تاریخ تمدن است و هر کمونیستی باید آنرا بیاموزد و بر اساس مضمون آن رفتار کند.

جبهه ملی تقلبی

مصدق است. این عده مدعی اند که مصدق نه به خلق ایران بلکه به دشمنان خلق ایران یعنی به امپریالیستها و سلطنت طلبان و شاه پرستان بر وزن افتاب پرستان تعلق دارد. آنها می گویند ما نباید بگذاریم چپی ها از مصدق حمایت کنند، بلکه ما باید خودمان ابتکار عمل را در دست بگیریم و مصدق را در خدمت شاه بگیریم. هوشنگ وزیری سردبیر ضد کمونیست کیهان زمانیکه هنوز در قید حیات بود و در کیهان لندن سخنگوی فارسی زبان وزارت جنگ آمریکا قلم می زد تا بدانجا رفت که محاکمه مصدق را در زمان شاه از نظر سیاسی نادرست ارزیابی کرد و مدعی شد که هر چه باشد مصدق از آن "ما" بود و ما نمی بایست وی را به زندان می افکنیم!!؟ و ی محاکمه مصدق را اشتباه شاه و زاهدی ارزیابی کرد.

همین ریاکاری ساواکی های سابق نشان می دهد که آنها تا به چه حد از مردم ایران و از حقایق واهمه دارند و در پی فرصتها و دسیسه هائی می گردند تا با توطئه گری مجددا بر سرکار آیند و مردم را فریب دهند. آنها برای دریافت کمک مالی از امپریالیستها به سیاهی لشکر نیاز دارند. یک "جبهه ملی سراسری" که بیان ظاهری حمایت از مصدق نیز باشد و به شئونده لقا کند که "مصدقی ها" را نیز توانسته ایم جلب کنیم برای کسانیکه در فکر تدارک "کنگره ملی عراق" در ایران و یا "اتحاد شمال" نوع ایرانی هستند، اهمیت فوق العاده دارد. حداقل آن این است که میدان جدیدی برای اخاذی باز می کند. حزب ما با هوشیاری این دسیسه ها را تعقیب می کند و افشاء می نماید.

فقدان فعالیت چهره های شناخته شده سیاسی جبهه ملی با همان سنت های گذشته میدان را برای فعالیتهای این جریانهای مشکوک و بی چهره که همگی بیکیاره مصدقی شده بودند باز می گذاشت.

ولی مصدقی بودن در شرایط کنونی مفهوم خاصی دارد. تاریخ را نمی شود به عقب برگردانید. آنکس که خود را زیر نقاب جبهه ملی پنهان می کند باید عیار واقعی خویش را نشان دهد. باید روشن کند و با صراحت اعلام کند که از نظر آنها روز سی ام تیر روز قیام ملی مردم ایران است، شاه قاتل دکتر حسین فاطمی و کریم پور شیرازی و کمونیستهای ایران است. ۱۶ دانشجو روز دانشجویان ایران است که بدست عمال کودتا به قتل رسیدند. شاه فراری توسط کودتای خائنانه ۲۸ مرداد در ایران مجددا بر سر کار آمد و نفت ایران را با قرار داد استعماری کنسرسیوم در اختیار کارتلهای نفتی امپریالیستی قرار داد. پای امپریالیست آمریکا را به ایران باز کرد و از ایران زمان مصدق یک کشور نیمه مستعمره و وابسته باقی گذارد.

باید ببینید که کودتای خائنانه ۲۸ مرداد برخلاف مصالح ملی ایران بود و بپذیرد که شاه قاتل و دزد بود و ثروتهای فراوانی از راه غارت منابع ملی ایران فراهم آورد که هم اکنون ورته وی از آن سود می برند. دانشگاههای فرامیشتی دوران شاه صدها میهن پرست ایرانی را به زندان محکوم کرده و یا به قتل رساند و مصدق را محکوم نموده و در احمد آباد محصور کرد. جبهه ملی مترقی جبهه ای نخواهد بود که مجددا سلطنت را بر سرکار آورد و ... ادامه در صفحه ۷

که به طبقه کارگر خیانت کردند. آن چه باقی می ماند و خیانت نمی کند کارگران نیستند، طبقه کارگر در مجموع خود است و این طبقه فقط می تواند توسط حزیش رهبری شود. بت پرستی کارگری یک عقب گرد تاریخی بدوران قبل از انقلاب اکتر است. این تفکر انحرافی به زمانی بر می گردد که لنین با اکونومیستها به مبارزه برخاسته بود و کتاب مشهورش را بنام چه باید کرد به رشته تحریر در آورد. این کتاب مینای تئوریک حزب طبقه کارگر است. تفکر "کارگر پرستی" و "بت سازی" از کارگران غیر کمونیست به صرف کارگر بودن و "دستهای پینه بسته" شکل معینی از همان تفکر اکونومیستی است که تا کنون در اشکال "توده پرستی" و دنباله روی از "توده ها" تا کنون در جنبش کمونیستی ایران به عنوان انحرافات خطرناک بروز کرده است.

در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی این تفکر اکونومیستی پس از کسب قدرت سیاسی نیز بروز کرد و منحرفین درون حزب می خواستند با شعار "کارگران همه چیز و حزب هیچ چیز" نقش رهبری حزب طبقه کارگر، نقش عامل آگاهی و ایدئولوژیک را به صفر برسانند و زمینه خلع سلاح حزب و عملا زوال دولت شوروی را فراهم آورند. با این تفکرات آتارکو سندیکالیستی و حامیان "خودمختاری های کارگری" بشدت مبارزه شد و نقش ضد انقلابی آنها در همان زمان حیات رفیق لنین بر ملا گردید.

امروز نیز ما با ضدیت با حزبیت روبرو هستیم. این ضدیت محصول خیانت رویزیونیستهاست که سالهای فراوان در پشت نقاب "حزب طبقه کارگر" نظریات ضد انقلابی خویش را پخش می کردند که با مخالفت روبرو شد. بودند کسانیکه در دام رویزیونیستها افتادند و به نفع حزب رسیدند زیرا به زعم آنها این حزب بود که رویزیونیسم می آفرید. آنها رابطه میان ایدئولوژی، سیاست و سازمان را که مارکس و لنین به آن تکیه می کردند نفهمیدند. این انحراف تقاله دوران مبارزه با رویزیونیسم خروشیچی است. سرنوشت احزاب رویزیونیستی که از منافع طبقه کارگر دفاع نمی کنند و حتی در عراق از استعمار به حمایت برخاسته اند در مقابل ماست.

ما در بالا اشاره کردیم که باید تکیه را بر عامل ایدئولوژیک قرار داد تا روشن شود چه کسی مدافع منافع طبقه کارگر است و کدام مفاهیم طبقاتی را قبول دارد و یا ندارد. امروز به نظر حزب ما تنها کسانی کمونیست هستند که مارکسیست لنینیست را می پذیرند و آن به این مفهوم است که به تجربه نخستین بار ساختمان سی ساله سوسیالیسم در شوروی استالینی و انقلاب کبیر اکتر روسیه بمثابة روز نجات بشریت احترام می گذارند و بر این نظرند که باید با کسب قدرت سیاسی از راه قهرآمیز مبارزه، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا را که دموکراسی برای زحمتکشان و اکثریت جامعه و دیکتاتوری برای استثمارکنندگان و اقلیت جامعه است مستقر ساخت. باید پذیرفت که رفیق استالین پرچم است و معمار بزرگ ساختمان سوسیالیسم در شوروی بوده و بشریت را از چنگ غفریت نازیسم نجات داده است. این جملات فقط بیان کلمات بی محتوی نیست، بیان مضامینی است که تاریخ بشریت را رقم زده اند. بیان یک دوره بزرگ تاریخی در

حزب سیاسی طبقه کارگر...

و اعتلاء جنبش کارگری از "جلا" می افتند و دوران زوالشان آغاز می گردد زیرا باید در مقابل پیوستن گروهی کارگران به حزب طبقه کارگر و تکامل طبیعی مبارزه طبقاتی به مقابله برخیزند. سرنوشت چنین فعالینی از هم اکنون رغم خورده است. این فعالین ضد حزبی که طبقه کارگر را از پیوستن به حزیش منع می کنند نمی توانند حامی طبقه کارگر باشند. نه تنها این قبیل فعالین بلکه همه ضد حزبی ها دشمنان طبقه کارگر هستند چه به این امر آگاه باشند و چه به این امر آگاه نباشند. اتفاقا مبارزه برای نشان دادن حقانیت حزبیت و لزوم آن در مبارزه طبقاتی یکی از آن عرصه های مبارزه ایدئولوژیک است که کمونیستها را از خرده بورژواها جدا می سازد. در سابق بودند جریانهای خرده بورژوائی که با شعار "همه چیز در خدمت مبارزه مسلحانه و همه چیز در خدمت احیاء حزب طبقه کارگر"، حتی احیاء حزب طبقه کارگر را در خدمت مبارزه مسلحانه که برای آنها هدف بود قرار می دادند و نه اینکه حزب را عامل رهبری کننده مبارزه مسلحانه به حساب آورند. چه برسد به اینکه بخواهند احیاء آنرا به سرنوشت کور مبارزه مسلحانه پیوند زنند. برای آنها نفس مبارزه مسلحانه خود بخود مبارزه کمونیستی بود. آنها بجای مضمون به شکل چسبیده بودند، و شعار را به جای شعور می گذاشتند و صدمات جبران ناپذیری به جنبش کمونیستی وارد آوردند. این حزب است که باید به فعالیتهای کارگران در همه عرصه ها حتی در عالیترین عرصه آن به عنوان مبارزه سیاسی مسلحانه پاسخ دهد و آنرا رهبری کند و به شاهراه مبارزه طبقاتی برای دگرگونی بنیادی جامعه بکشانند، در غیر این صورت حرکتی خرده بورژوائی و انحرافی در خدمت نیروهای بورژوائی بوده و سر موئی با کمونیسم نسبتی ندارد.

این نوع نفی حزب طبقه کارگر که با مارکسیسم لنینیسم سرموئی نسبت ندارد و فقط گواریسیم و کاستریسم محض است برخوردی چپروانه به اساس پذیرش حزبیت است. لیکن پذیرش حزبیت فقط از جانب "چپ" مورد پرورش قرار نمی گیرد. دست راستیهای "چپ" نیز به مقابله با حزب طبقه کارگر پرداخته و مدعی می شوند که طبقه کارگر به "قیم" نیازی ندارد و خودش را آزاد می کند. آنها تئوری دنباله روی از جنبش خودروئی را موعظه می کنند و "کارگرپرستی" را بجای حزبیت جا می زنند. کافی است کسی کارگر باشد تا آنها در مقابلش سجده کنند و از وی راه رستگاری بطلبند. کافیس کسی کارگر باشد تا بزعم آنها به صرف کارگر بودن از هرگونه خطا و اشتباهی مصون باشد. این عده ایده مارکسیسم لنینیسم را تا حد اعتقادات مذهبی تنزل داده اند و به بت پرستی کارگری مشغولند. تاریخ مبارزه طبقاتی گواه خیانت بسیاری از کارگران به منافع طبقاتی خودشان است. سرمایه داری از بسیاری از همین کارگران نیازمند به عنوان اعتصاب شکن حتی در مبارزات اقتصادی علیه برداران هم زنجیرشان استفاده می کند. خروشیجف ها، لخ والساه و نظایر آنها تنها نمونه هائی از این کارگران و یا افرادی با منشاء کارگری هستند

تبلیغات امپریالیستها محصول ماشین جعلیات آنهاست

جبهه ملی تقلبی

گروه خونی را برای کسب قدرت پادشاهی در ایران کافی بدانند، جبهه ملی مترقی آن جبهه ای خواهد بود که به انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن احترام بگذارد و ببیند که مبارزه مردم ایران که بویژه پس از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد برای براندازی سلطنت همه گیر شد به نتیجه رسید و این دستاورد را دیگر نمی شود بدور افکند و چرخ تاریخ را به عقب برگردانید. شکل حکومت جمهوری صدها بار از شکل سلطنتی حکومت، مترقی تر است و حتی جمهوریهای ارثی که عکسبرگردان رژیمهای سلطنتی است را بهتر و زودتر می توان گندزدائی کرد تا شکل متعفن سلطنت را که مردمی را محکوم می کند مخارج مثنی مفت خور و سفیه را فقط به اعتبار خویشاوندی خونی تا ابد تامین نمایند. جبهه ملی مترقی به مضمون مبارزه ملی دکتر مصدق نظر خواهد داشت و این مضمون را طبیعتاً در قالب جمهوری بهتر می توان متحقق ساخت تا در قالب شکلهای مردود و زنگار گرفته گذشته ی سلطنت موروثی.

حزب کار ایران (توفان) خود برای جامعه سوسیالیستی در ایران مبارزه می کند ولی نمی تواند به این استناد، توطئه ای را که علیه یاران مصدق تدارک دیده اند با سکوت بردگدار کند. این مبارزه نیز بخشی از مبارزه مسئولانه و دموکراتیک حزب ما علیه دشمنان مردم ایران است. ما باید توجه را به سیاستهای امپریالیستی و دیسیه های آنها در ایران نظیر سیاست رفراوند که می خواهند شاه را مجلسی کنند جلب کنیم. ما در گذشته نیز همین سیاست را در مورد مسائلی نظیر رفراوند اتخاذ کردیم و حال نیز بار دیگر تکرار می کنیم که سیاستهایی که در مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی است ولی در مورد سلطنت، امپریالیسم و صهیونیسم سکوت می کنند، از اشغال سرزمینهای عراق و افغانستان و فلسطین بهر بهانه حمایت می کنند، حمایت از حقوق بشرشان مزورانه است و حاضر نیستند جنایات آمریکا را در جهان در زندان ابو غریب و زندانهای مخفی آنها در عراق و افغانستان و ممالک اروپای شرقی و یا گوانتانامو محکوم کنند، این سیاستها در خدمت منافع ملی ایران، در خدمت منافع طبقه کارگر ایران نیستند و باید با آنها از هم اکنون مبارزه نمود. سر مار را تا نیش زده باید کوفت.

از کمکهای مالی رسیده سپاسگزاریم

رفیقی از ماینس م ۲۰ یورو
رفیقی از استراليا ۵۰ یورو
رفیقی افغانی ۲۰ یورو
رفیق نادر ۴۰۰ یورو
رفیق س. س. از جنوب آلمان ۵۰ یورو
کمک به صندوق حزبی ۵۰ یورو

احمدی نژاد یا...

کند آزموده را بار دیگر بیاموزد.

قدری در این سخنان پس از اینکه تا حدودی آیها از آسیاب ریخته است تعمق کنیم. در این سخنان بوئی از زیرکی دیپلماتیک نهفته نیست. سخنان وی مظهر تمام نمای بلاهت محض است.

دو رویی امپریالیستها در عرصه دیپلماتیک

سخنان شبیه اظهارات احمدی نژاد تازگی ندارد، چنین بیاناتی در تاریخ جهان سابقه طولانی دارد. هیتلر وقتی می خواست دنیا را به خاک خورن بکشد از المپیک برلن بعنوان المپیک صلح سخن می گفت و در خفا خویش را برای جنگ جهانی و تجاوز به شوروی سوسیالیستی تا دندان مسلح می کرد. وی نیز می خواست جهان را نابود کند و شوروی سوسیالیستی را از نقشه جغرافیا حذف نماید.

امپریالیست آمریکا وقتی با بمبهای شیمیایی و ضد بشری به جنایت علیه بشریت در ویتنام مشغول بود، نام این جنایات تکان دهنده و ضد بشری را حمایت از "دموکراسی و آزادی" نهاد بود. استعمارگران برای غارت و چپاول جهان از اسلحه صدور مذهب مسیحیت و استقرار تمدن و جامعه مدنی در آمریکای لاتین و آفریقا و آسیا سخن می راندند. در همین اواخر شاهد بودیم که جرج بوش با دروغ بپشرومانه ایکه دوستانش بر روی آن خاک می پاشند تا تاریخ، آن را فراموش کند برای تدارک جنایاتش در عراق به اسلحه دروغ مبارزه با "سلاحهای کشتار جمعی" متوسل شده بود و کالاهای جنگی خویش را در بسته بندی "دموکراسی و حقوق بشر" به فروش می رسانید.

امپریالیستهای آلمان برای تجزیه یوگسلاوی و مستعمره کردن اسلونی و کرواسی و تضعیف صربستان به اسلحه "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" متوسل شدند و یوگسلاوی مستقل و قدرتمند را چنان پاره پاره کرده اند که سرزمین مسخره ای بنام بوسنی هرزه گوین هرگز امکان بقا و زندگی مستقل ندارد. وضع کوزوو که امپریالیستها برایش دل می سوزاندند از وضع مردم بوسنی نیز بدتر است. کرواسی به مستعمره غیر رسمی آلمان بدل شده است. بالکان آرام به بالکان قابل انفجار بدل می شود.

این تجارب نشان می دهد که امپریالیستها سیاستهای خویش را در پوششهای کاذب به فروش می رسانند. آنها همواره نیات شوم خویش را پنهان می دارند زیرا از مردم جهان می ترسند. می ترسند که مردم حقایق را بفهمند. چنین سیاست بورژوائی که سیاست بی پدر و مادر است همان سیاستی است که امروزه در عرصه مبارزه دیپلماتیک ظاهر می شود. مانور دادن برای فریب طرف مقابل و وارد کردن ضربه غافلگیرکننده در لحظه ای که انتظار نمی کشی، این از شگردهای جهان سیاست است.

تونی بلر نخست وزیر دروغگوی انگلستان که به جنایت در عراق اشغالی مشغول است مدعی شده است: "هرگز نشنیده ام که یک رئیس جمهور بخواهد کشور دیگری را نابود کند". ما بیاد این آقای فراموشکار می آوریم که آریل شارون در پی نابودی و قتل عام مردم فلسطین است و مانع آن است که کشور فلسطین امکان بقا پیدا کند. ما بیاد این سخنگوی استعمار می آوریم که در عصر

استعمار این امپریالیستها بودند که مردم بومی آفریقا، استراليا، زلاند نو و سرخپوستان آمریکا را قتل عام کرده، نابود نموده و سرزمینهای آنها را تصاحب می کردند. ما بیاد ایشان می آوریم که امپریالیست آمریکا در عرض چند ثانیه با دو بمب اتمی صدها هزار ژاپنی را در هیروشیما و ناگازاکی نابود کرد. ما بیاد ایشان می آوریم که ویستون چرچیل نخست وزیر زمان جنگ انگلستان پس از پایان جنگ جهانی دوم خواهان تبدیل آلمان از کشوری صنعتی به کشاورزی بود تا برای همیشه نسل آلمانی را از روی زمین بر دارد و اگر رفیق استالین با این نظریه فاشیستی آنها مخالفت نمی کرد معلوم نبود امروز از کشور آلمان چه چیز باقی مانده بود. این ناشنوایی آقای تونی بلر نیز از روی ریاکاری است. نابودی مردم سرزمینهای "غیر خودی" بهر صورت جنایتکارانه است ولی جنایتکارانه تر ریاکاری در این زمینه است. دلسوزی و اشک ریزی امپریالیستها برای اسرائیل اشک تمساح است و ریاکاری محض محسوب می گردد.

نشریه اینترنتی اسپیکل اون لاین بیان می کند که آمریکایی ها از هم اکنون دست به تهیه و پخش یک بازی کامپیوتری زده اند که خریداران آن را به جنگ با ایرانی ها عادت می دهند. باید ایرانی کشی ملکه ذهن آمریکایی شود. ایرانی کشی یعنی "تروریست" کشی، یعنی مسلمان کشی، یعنی تبلیغ و تحقق نظریات ساموئل هانتینگتون یهودی آمریکایی نویسنده کتاب "جنگ تمدن ها" تا تئوری جنگ مذاهب جای خویش را در جهان باز کند و توجیه لازم را برای تسخیر جاهای نفت ایران و عربستان سعودی و لیبی و الجزایر و عراق و آسیای میانه در آینده بحرانی بیافریند. آمریکاییها از هم اکنون در پی آن هستند که گزینه حمله به ایران را تمرین کنند و افکار عمومی برای ایجاد نفرت نسبت به ایرانیان را فراهم آورند. آنها همین کار را در زمان جنگ نخست جرج بوش پدر علیه عراق با کتاب "بدون دخترم هرگز" آغاز کردند. آمریکایی ها مشابه همین برنامه های کامپیوتری را در مورد عراق کرده اند که نشان می دهد چگونه می توان و باید در جنگ شهری و خانه به خانه در شهرهایی که شباهت به فلوجه، بصره و بغداد نیست "تروریستها" را که همان مردم عراق باشند به قتل رسانید.

در آلمان هم اکنون در این مورد بحث می شود که چگونه باید این قبیل بازی ها را که مبلغ آدمکشی است و می تواند بر تربیت نسل جوان تاثیرات منفی بگذارد ممنوع کرد. تولیدکننده این بازیها شرکتی هستند که در رابطه نتگاتنگ با ارتش آمریکا قرار داشته و سفارشات خود و اطلاعاتشان را از آنها دریافت می کنند. در این بازی آمریکاییها وارد ایران شده دانشمندان ایرانی را قتل عام نموده، تاسیسات ایران را از بین برده و آمریکاییها را ناجیان بشریت جلوه می دهند. آمریکایی فقط به صرف اینکه آمریکانیت حق دارد بشریت را نابود کند. در تارنمای این شرکت نرم افزاری که بیانگر نظریات رامزفلد وزیر جنگ آمریکا است به صراحت آمده است: "از آنجا که راه حل سیاسی به هیچ جا نرسید و بعید است که تحریم ها نیز به نتیجه برسند، باید این مشکل را از طریق نظامی حل کرد."

روشن است که امپریالیست آمریکا به ترغیب آدمکشی و جنگ طلبی علیه یکی از اعضاء سازمان ملل متحد مشغول است ولی نطق کسی در نمی آید تا زبان به اعتراض بگشاید. حال یک لحظه تصور کنید همین برنامه را فلسطینی ها در مورد اسرائیل تهیه کرده بودند آنگاه گوش شما را ماشینیهای تبلیغاتی و افکار عمومی سازی صهیونیستی و امپریالیستی کر می کردند. نابودی مردم ممالکی که مخالف امپریالیسم و صهیونیسم هستند، حذف ممالکی که... ادامه در صفحه ۹

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

"مردۀ" مصدق و "زنده" شاه...

گفت: "سپس آیت الله خمینی، شاه را سرنگون و ما را مجبور کرد به سمت صدام برویم." رئیس جمهور پیشین آمریکا اعتراف کرد که اقدامات تجاوزکارانه صدام حسین علیه جمهوری اسلامی ایران با پشتیبانی آمریکا صورت گرفته بود.

وی گفت: "بدترین اقداماتی که صدام حسین در دهه هزار و نصد و هشتاد انجام داد با آگاهی کامل و حمایت دولت آمریکا بود." کلینتون اظهار داشت: "هنگامی که خاتمی انتخاب شد من (از سرنگون کردن دولت مصدق) عذرخواهی کردم. امیدوار بودم که بتوانم روابط حسنه‌ای با ایران داشته باشیم."

البته خانم مادلین فولبرایت وزیر امور خارجه آمریکا در زمان کلینتون برای نخستین بار بطور معیوبی مسئله کودتای ۲۸ مرداد را طرح کرد. در همان زمان در قبال کنجکاوای رسانه های گروهی جهان مدعی شد که اسناد مربوط به کودتا نابود شده اند و این است که انتشار آن مقدر نیست. البته رژیم جمهوری اسلامی نیز تمایل زیادی به رو شدن نقش آخوندها در کودتا و از جمله نقش واعظ مشهور فلسفی نداشتند.

لیکن تنها اشتباه آقای کلینتون در گفتار بالا، در بیان تاریخ آن نیست وی فراموش میکند اضافه کند که روحانیت در کودتای ۲۸ مرداد همدست امپریالیستها بود. رهبر آنها آیت الله کاشانی که حامیان نظیر شعبان بی مخ و طیب رضایی و چاقو کشان میدانی و نظایر آنها را برای کمک به کودتا آماده و اعزام کرده بود، خودش با شاه و زاهدی کنار آمد. این است که روحانیت هرگز از سرنگونی محمد مصدق ناراضی نبود. خمینی هنوز چهره اش از "سلیلی که ملی ها به صورتش" زده بودند درد میکرد. بعد از انقلاب آنها نام خیابانی را که هواداران مذهبی مصدق بنام خیابان مصدق نامگذاری کردند به نام آیت الله کاشانی تغییر دادند. مردم ایران حاضر نشدند این نام کثیف را بپذیرند و آنقدر بر در و دیوار علیه این آیت الله انگلیسی شعار نوشتند که رژیم ناچار شد نام خیابان را به ولیعصر تغییر دهد. این است که عذر خواهی کلینتون از خاتمی نمیتوانست هم موثر باشد.

ولی این عذر خواهی در عین حال یک تو دهنی بزرگ به دارو دسته سلطنت طلبان است که میخواهند یک دودمان بدنام و دست نشانده آمریکا را مجدداً در ایران بر سر کار آورند. آنها حتی حاضر نیستند بپذیرند که امپریالیستها شاه فراری را با سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق بر سرکار آوردند تا قرارداد استعماری کنسرسیوم نفت را امضاء کرده، ملی شدن صنعت نفت ایران را کم لم یکن نموده و ایران را به پایگاه امپریالیست آمریکا بدل کرده و بعنوان قلدر و چماق بدست منطقه نقش ژاندارم را بعهده گرفته و مبارزات تساوی طلبانه و آزادیخواهانه منطقه را سرکوب کند. شاه قاتل خلقهای منطقه بود. سلطنت طلبان از این نقطه عطف تاریخ ایران بنام "کریلای ۲۸ مرداد" سخن میرانند تا به مضمون واقعی مسئله نبرداخته و با بی اهمیت جلوه دادن آن نقش تعیین کننده آنرا در روند تحولات آتی ایران لاپوشانی کنند. آخر اگر رژیم شاه دست نشانده سازمان "سیا" بود آنوقت همدستان شاه و یاران وی که حزب رستاخیز را

علم کردند و یا ساواک را تقویت نمودند و شکنجه خانه های اوین و کمیته شهربانی و لشکر دو زری و رکن دو ارتش و... را به وجود آوردند نمیتوانستند مهین پرست بوده و عامل اجنبی در ایران نباشند. این بیچاره های همدست امپریالیست مایلند که اساساً نکات "ناخوشایند" تاریخ ایران حذف شود. نه از کودتای خانانان ۲۸ مرداد سخنی به میان آید و نه از انقلاب شکوهمند بهمین حرفی زده شود. برای آنها تاریخ ایران که سنت مبارزه خلق ماست و باید منبع آموزش و الهام باشد تاریخ مرده است، تاریخ مرده هاست. حمایت از جنیش ضد استعماری مردم ایران در سالهای ۳۰ و دستاورد عظیم آن که ملی شدن صنعت نفت ایران بود چنگ انداختن به گذشته و مرده پرستی است. و نسلی که آموزگار تاریخ جهان نه تنها در خاور میانه بلکه در جهان بود، نسل مرده پرستان است. این عده مجوف و مالیخولیائی که پولهای "سیا" و "موساد" و حدششان را برهم زده است کوچکترین پیوندی با مردم ایران ندارند. حمایت از مصدق، حمایت از دوره ای درخشان از تاریخ مبارزات مردم ایران است. کسانی که این مبارزات را برسمیت نمیشناسند تعلق باین ملت ندارند. آنها پس از تلاش نافرجامشان تا ۱۶ آذر سال ۳۲ را با ۱۸ تیر پیوند زنند و از تاثیرات الهامبخش آن در مبارزات دانشجویی حاضر بکاهند، بیکباره جنایات شاه را در ۱۶ آذر مسکوت گذارند. آنها نه تنها تاریخ را مسکوت میگذارند از بقیه نیز می طلبند که فکر نکنند، عقل خود را اجاره دهند، تاریخ را مسکوت بگذارند زیرا که به وحدت با دشمنان مردم صدمه میزند.

آنها به مصداق اینکه مورچه ها شاه دارند، زنبورها شاه دارند پس چرا ما شاه نداشته باشیم در تلاشند که یک شکل حکومتی فرسوده و پوسیده تاریخی را که عمرش را به جمهوری داده است از گور تاریخ با باری "سیا" و "موساد" بدر آورند و ملتی را وادار کنند که نسلها در نسلها مخارج گزاف مشتی طقیلی بی مغز را که هنرشان در برپایی عشرتکده های درباری است پرداخت کنند. به اعتبار خویشاوندی خونی صرفنظر از درجه کیاست و یا سفاهتشان بر میلیونها مردم حکم برانند و برایشان بخندند و مشتی روشنفکر خود فروخته با صله و درهمی را در مدح پادشاهی به خدمت بگیرند تا مردم کشورشان را شستشوی مغزی دهند و به آنها بقبولانند که ایرانی جماعت "شاهدوست" است و "توکر صفت".

آنها میخواهند شاه مرده را زنده کنند و مصدق زنده را به خاک بسپارند. محمد رضا شاه منفور با زندان و تبعید و حصر مصدق نتوانست نام بزرگ وی را به بایگانی فراموشی بسپارد. حافظه تاریخی مردم ما بیش از آن گنجایش دارد که اوباشان سلطنت طلب و خائن می پندارند. تمام تلاش آنها برای اینکه از پسر شاه، به اعتبار گروه خونی اش پادشاه ایران زمین بسازند آنقدر بیهوده است که دم مسیحائی نیز برای جان بخشیدن به این میت تاریخی کفایت نخواهد کرد. پادشاهی مرده را با هیچ شعبده ای نمیشود زنده کرد. آنکه زنده است مصدق است و آنکه لاشه وار جولان میدهد مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران است که باید در دادگاه خلق برای غارت ثروت سرشار

ملت ایران که هنوز از قیل آن عیاشی میکند حساب پس دهد. باید حساب پس دهد که چرا ساواکهای دوره ی پدرش را دور خود جمع کرده و از حمایت آنها برخوردار بوده و خط تمایزی با آنها نمیکشد و آنها را مفتضح و افشاء نمیکند و به پلیس بین الملل معرفی نمیکند. باید روشن کند که برخوردش بطور مشخص به خیانتها و جنایات پدرش چیست و وی تا به چه حد حاضر است به این گذشته ننگین انتقاد کند و اموالش را در خدمت مردم قرار دهد تا دادگاه خلق وی را در ایران آزاد و دموکرات تیرنه کرده و مردم ایران بپذیرند که وی میتواند بمثابه یک شهروند معمولی به حساب آید. در ایران آزاد و آباد و دموکرات و شکوفا ن جانی برای سلطنت طلب طلبکار و دست اندرکاران رژیم وابسته و منفور گذشته نیست. این را هم اسرائیل میدانند و هم آمریکا ولی آنها مرده سلطنت طلبان را بعنوان مترسک برای دریافت امتیازات بیشتر از رژیم جمهوری اسلامی لازم دارند. ضد انقلاب مغلوب ایران حتی جنازه اش را نیز در خدمت امپریالیسم و صهیونیسم قرار داده تا از آن حداکثر استفاده را بنمایند. باید اذعان کرد که سلطنت طلبان در نوکری بیگانه از صداقت بی همتائی برخوردارند و نمیتوان متعصبانه این عامل وفاداری و صداقت را در آنها در نظر نگرفت و منکر آن شد.

براستی این مردک اگر یک جو صمیمیت و صداقت دارد باید روشن کند که این اطرافیان پدرش که نزد و جنایتکار و خائن بوده و نام پدر "بی گناهی" را به کثافت کشیده اند چه کسانی بوده اند. نام این افراد کدامست و در کجا زندگی میکنند و فعالیت سیاسی آنها در حال حاضر چیست. آخر تا به کی میشود با عوامفریبی به مردم دروغ گفت؟ آیا سرنوشت این دودمان ننگین در انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن بحد کافی برایشان آموزنده نبوده است؟ این فرد مرده است، مرده مرده، یک مرده متحرک و مصدق همواره زنده خواهد ماند. مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند.

دولت ارگان سیاسی حاکمیت

نقل قولی از لنین:

انگلس آموزگار پرولتاریا در مورد ماهیت دولت ها صرفنظر از شکل آنها اعم از سلطنتی یا جمهوری، دموکراتیک و یا فاشیستی، این کشف داهیان را مطرح می کند که بدون پذیرش و درک آن هیچ کمونیستی نخواهد توانست ادعای کمونیستی کند.

"دولت محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. دولت در آنجا، و در آن زمان و در آن حدودی پدیدار می گردد که تضادهای طبقاتی در آنجا، در آن زمان و در آن حدود بطور عینی دیگر نمی توانند آشتی پذیر باشند. بلکه به عکس، وجود دولت دقیقاً آشتی می کند که تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیرند." باین ترتیب همه دول دول طبقاتی بوده از منافع طبقه خاصی در جامعه حمایت می کنند. برای تغییر بنیادی جامعه باید دولت را بمنزله ارگان سیاسی حاکمیت به کف آورد.

جنایات رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

احمدی نژاد یا ...

مخالف امپریالیسم و صهیونیسم هستند از نقشه جغرافیا از نظر امپریالیستها و صهیونیستها مجاز است، فقط نباید لب به شکایت از جنایات امپریالیستها و صهیونیستها گشود. این همان ریاکاری بورژوازی است که بسیاری را به دام خویش می کشد. دشمنی با مردم، مردم هر کشوری که باشند جنایتکارانه است و این صفت بهتر از همه به امپریالیستها و صهیونیستها می چسبد.

سیاست ننه من غریب در عرصه دیپلماتیک

یک لحظه به اسرائیل نظر افکنید با خونسردی مردم فلسطین را قتل عام می کند و نام آنرا مبارزه با "تروریسم" می گذارد. سالهاست سرزمین فلسطین را اشغال کرده است و از اقصی نقاط جهان یهودیان را به اسرائیل آورده شمشوی مغزی می دهد و برای شهید شدن در راه مذهب ابراهیمی یهودیت آماده می کند و مردمی را که قرنها در این سرزمین سکونت داشته اند از سرزمین ابا اجدادیشان می تاراند و تاکنون سه میلیون از آنها را تاراند است. اسرائیل نه تنها می خواهد بلکه در عمل نیز می کوشد کشور فلسطین را با همه ساکنانش از صفحه جغرافیا حذف کند. وی می خواهد همان کاری را به انجام برساند که احمدی نژاد فقط سفیهاغه ادعایش را می کند. اسرائیل در این سیاست حذف کشور فلسطین از نقشه جغرافیا از حمایت بیدریغ امپریالیست آمریکا نیز برخوردار است. وی به سر پل امپریالیست آمریکا در منطقه بدل شده تا نفت منطقه براحتی و بی خطر جاری شود و در تمام اخلاکگرها، تشنجات و عدم ثبات منطقه دست دارد و هم اکنون نیز دیواری به چند برابر دیوار برلن هم در طول و هم در ارتفاع بنا می کند تا فلسطینیها را در پشت و پای این دیوارها دفن نماید. این غریب آدمخوار ولی همیشه چهره قربانی را بخود می گیرد و "ننه من غریب" راه می اندازد. نوکرانش را بسیج می کند تا در سراسر جهان در حمایت از اسرائیل که گویا تنها کشور "دموکراتیک" منطقه است نقالی کنند و "کیبوتصهای" اسرائیلی را تحقق سوسیالیسم جا زنند و برای ایران نیز آرزوی کیبوتص سازی نمایند. نوکران نقابدار آنها همان "سوسیالیستهای کیبوتصی یا کیبوتسی" هستند.

اسرائیل دارای بزرگترین زرادخانه اتمی در منطقه است که جان صدها میلیون مردم منطقه را تهدید می کند. امپریالیستها به آنها موشکهای ضد پناهگاهها و یا تاسیسات بتونی زیر زمینی داده اند که هرگز جنبه تدافعی ندارد. این موشکها اسلحه تهاجمی هستند. ولی همین اسرائیل با مودیگری و با حساب زیرکانه شاهد تحولات منطقه است و خود را برای تغییرات در منطقه از جمله با فعالیت در میان کردها و آذربایجانیهای برای تجزیه ایران مهیا می کند. اسرائیلیها با دوراندیشی به مسایل می نگرند. آنها می بینند که تلویزیونهای لس آنجلسی اعم از چپ و راست نه تنها در ایران تاثیر مثبتی باقی نگذارده اند بلکه به "جوک" بدل شده اند و مردم به آنها تف و لعنت می فرستند این است که آقای منشه امیر را که در این راه تجربه

فراوان دارد و سالها صدای رادیو اسرائیل را گردانده است راهی آمریکا می کنند تا در این عرصه تجربیات خویش را به کار بگیرد. همه این دسیسه ها و توطئه گری ها بنام حمایت از "حقوق بشر"، استقرار "جامعه مدنی"، "تهادینه کردن دموکراسی"، مبارزه با "تروریسم" و "اسلام سیاسی" در کمال خونسردی و پرده پوشی انجام می گیرد. هر روز مطبوعات زیر نفوذ صهیونیستها و امپریالیستها که انحصار اطلاعات را برای هرگونه جعل و فریب مردم در اختیار دارند نقشه های تحریک آمیز حمله به ایران را منتشر می کنند و زبان به تهدید می گشایند.

امپریالیستها برای اجرای این دموکراسی تهدید و تجاوز به نیروی مادی و معنوی و هزینه فراوان نیاز دارند تا زمینه را برای هر تجاوزی آماده گردانند. تدارک جنگ روانی و ایجاد زمینه برای فریب افکار عمومی بخشی از این تدارک جنگ است. احمدی نژاد بخشی از این هزینه را شخصا متقبل شده است و آب به آسیاب دشمنان ایران می ریزد. وی سفیهاغه در پی آن است که دلایل "موجه و مردم پسند" برای تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها به ایران، در اختیار دشمنان ایران بگذارد.

هر کس بر فشاری که امپریالیستها و صهیونیستها بر سر مسئله استقاده مسالمت آمیز از انرژی هسته ای به ایران می آورند نظارت داشته باشد و ببیند که چگونه تلاش می شود تا از دستیابی ایران به فن آوری هسته ای ممانعت شود شگفت زده می شود وقتی می بیند که رئیس جمهور ایران عبارتی بر زبان جاری می سازد که فقط می تواند به ضرر ایران تمام شود. آنچه را که همه می بینند احمدی نژاد نمی بیند و یا خود را به نفهمی می زند.

خالی بندی و رجزخوانی احمدقانه

در حالیکه امپریالیستها و صهیونیستها تا دندان مسلح شده و به تجاوز و غارت در سراسر جهان اشتغال دارند مسئولان رژیم جمهوری اسلامی بر اساس همان سیاست عربده کشی کلاه مخملیها به رجز خوانی مشغولند. هنوز موشکهای شهاب شان آزمایش خویش را در یک رویارویی جدی پس نداده است با بزرگمائی و لافزنی به زعم خودشان می خواهند دل امپریالیستها و صهیونیستها را خالی کنند. امپریالیست آمریکا سالها شبکه اینترنت را در زمان جنگ سرد برای روز مبادا ساخته بود و از آن تنها در زمینه نظامی استفاده می کرد بدون آنکه صدایش را در آورد. حال از آن تحقیقات در بعد از پیروزی در جنگ سرد برای مصارف اقتصادی و اطلاعاتی و جاسوسی و فرهنگی و ایدئولوژیک و نظایر آنها استفاده می کند. یکی خود را سفت می بندد و زبان به حقوق می کشد و خویش را ضعیفتر از آن نشان می دهد که هست تا در روز نبرد از شگفتی و حیرت زدگی رقیب در اثر استفاده از امکانات مخفی اش کمال استفاده را بکند و دیگری اسب حماقت و لافزنی و خالی بندی برش می دارد و در عرصه توهمات و ذهنیگری بلندش کرده و بر زمینش می زند. این خالی بندیها و لافزنیها، صد تا یک غاز نیز ارزشی ندارد و حتی ببرد مصرف داخلی هم نمی خورد. امپریالیستها و

صهیونیستها بهتر از همه از توان واقعی جمهوری اسلامی با خبرند. آنها می دانند که نه شهاب های آنها توانائی مقابله با موشکهای اسرائیلی و آمریکائی را دارند و نه ایران توانائی ساختن بمب اتمی را تا سالهای آینده دارد. آنها می دانند که این رژیم مورد نفرت عمومی است و از مردم کشورش باک دارد. این است که از تهدیدهای توخالی احمدی نژادها نمی ترسند و حتی خوشحالند که دیوانه ای سنگی را در چاهی می افکند که صدها ایرانی عاقل قادر نیستند آن را بدر آورند. امپریالیستها و صهیونیستها شاهدند که احمدی نژاد به نفع آنها کار می کند و این است که آنها با فشارهای مستمر خود از نظام احمدی نژادی بیشترین امتیازات را خواهند گرفت.

اسرائیل زرادخانه اتمی دارد ولی مجمع سازمان ملل علیه اش قطعنامه صادر نمی کند، اسرائیل می تواند صد دفعه ایران را از نقشه جغرافیا با این بمبهای اتمی که داراست حذف کند ولی سازمان ملل و آژانس بین المللی نظارت هسته ای به ریاست آقای البرادعی جلوی او را نمی گیرند، اسرائیل زبانش زبان تروریستهاست و سه میلیون فلسطینی را آواره کرده و عملا می خواهد فلسطین را از نقشه جغرافیا حذف کند ولی آقای کوفی عنان صدایش به اعتراض گشوده نمی شود و رسانه های انحصاری صهیونیستی و امپریالیستی صدایشان در نمایندگی اسرائیل را تحت فشار بگذارند تا به مرزهای سال ۱۹۶۷ عقب بنشینند. این موسسات و رهبران روش دیپلماتیک مزورانه ای دارند. احمدی نژاد به آلت دست کامل آنها بدل شده است.

احمدی نژاد مرید خمینی

فراموش نکنیم که چنین سخنانی را برای نخستین بار احمد شقیری مصری که مبارزه مردم فلسطین را به شیوه اخوان المسلمین رهبری می کرد بر زبان آورد. وی می خواست یهودیان را بدریا بریزد. سپس خمینی در ایران خواهان حذف سرزمین اسرائیل از نقشه جغرافیا بود. احمدی نژاد به نقل از خمینی می گوید: "امام عزیز ما فرمودند که این رژیم اشغالگر قفس باید از صفحه روزگار محو شود و این جمله بسیار حکیمانه است." مقام خمینی گرچه یک مقام دولتی نبود ولی از مقام دولتی بسی فراتر بود. وی مرجع تقلید بود، همان نقشی را برای شیعیان ایفاء می کرد که پاپ برای مسیحیان ایفاء می کند. در آن زمان برخی از معترضین امروزی برای فریب مردم از سخنان خمینی حمایت می کردند. حزب توده ایران، سازمان اکثریت و نظایر آنها از جمله کسانی بودند که بدنبال خمینی سینه می زدند و مخالفین خمینی را به سازمان امنیت جمهوری اسلامی معرفی می نمودند. سنگ بنای سیاست امروزی را همان خمینی دیروزی پی گذاشت. این است که انتقاد امروزی آنها به گفتار احمدی نژاد ناشی از اپورتونیسم آنهاست و نه ناشی از اعتقاد واقعی.

احمدی نژاد سخنان امام "راحل" را بر زبان آورده است و بر آن چیزی نیفزوده است. انتقاد به گفتار احمدی نژاد باید با نقد خمینی و اعتراض به ریشه این گفتار آغاز شود. نمی شود احمدی نژاد را به شلاق کشید ... ادامه در صفحه ۱۰

سازمانهای سلطنت طلب نوکران امپریالیست آمریکا هستند

احمدی نژاد یا...

و خمینی را از زیر ضربه به در آورد. باید به سرچشمه اصلی رفت و نشان داد که این تفکر فاشیستی از آن خمینی بوده است و حامیان سینه چاک خمینی از فاشیسم مذهبی حمایت کرده اند. اینان باید روزی پاسخگوی خیانت‌های خود باشند. احمدی نژاد فقط به علاقه اش برای کشتن یهودیان مباحثات نمی کند وی در پاسخ اینکه "آیا درست است که شما با سعید امامی دوستی نزدیک داشته اید؟" می گوید: "این سؤال شما را بنده می توانم جواب ندهم اما تنها می گویم که زمان دوستی بنده با مرحوم امامی از بهترین ایام زندگی ام بوده که همیشه به آن افتخار می کنم. و حتی همراه ایشان برخی ماموریت‌های خارج از کشور را انجام دادیم. اما بهتر است وارد جزئیات نشوید و بیشتر حول و حوش انتخابات که امروز از اهم امور است سؤال نمائید." این اظهار نظر ما را یاد ملا نصرالدین می اندازد که می گفت اگر بگوئید در دست من چه چیز پنهان است همه تخم مرغها را به شما می دهم.

احمدی نژاد از روی حماقتش دست خود را در جنایات علیه اپوزیسیون رو می کند. وی از بیان جزئیات ماموریتش واهمه دارد زیرا می داند که به جرم ترور و قتل می تواند تحت تعقیب پلیس بین الملل قرار گیرد. وی نه تنها قاتل دکتر سامی است بلکه بعنوان یکی از طراحین عملیات تروریستی در برون مرز بوده است. احمدی نژاد در ضمن مامور بازجویی رفقای توفانی در زندان اوین نیز بوده و اکنون بیهوده تصور می کند چهره منحوس وی از یاد رفقای مارفته است.

صهیونیسم و یهودی ستیزی

حماقت احمدی نژاد که تفاوت میان صهیونیسم و یهودی کشی نازیها را نمی فهمد به آنجا کشیده است که احمدی نژادهای جمهوری اسلامی در صف هیتلر قرار گرفته اند. آنها خواهان آن هستند که همه یهودیان را بدریا بریزند و سر همه یهودیها را ببرند. این جانوران همان کسانی هستند که در جامعه ایران در سالهای پیش شایع می کردند که یهودیان بچه مسلمانهایی را که نامشان محمد است می دزدند، بر روی سینی پر از آرد می نشاندند و تیغ بدست دور آن بچه مسلمان را می گیرند و بدنش را تیغ کش می کنند تا از خونشان آرد خمیر شود و آنها آن نان را با اشتها بخورند و جسد بچه مسلمان را از بین ببرند. این تفکر احمدی نژادهاست و بهمین جهت نیز خواهان حمایت از هیتلر است و مبارزه با صهیونیسم را با یهودی کشی و آتمسوزی در کوره های آتش یکسان می پندارد. مغز احمدی نژاد ظرفیت پذیرش مسایل تنوریک را ندارد.

ما کمونیستها که مارکس را آموزگار خویش می دانیم، واقفیم که وی یهودی بود، چارلی چاپلین این هنرمند قرن که به حمایت از پابرهنگان برخاسته بود یهودی بود، آلبرت اینشتین که بر ضد صهیونیسم مبارزه می کرد و حامی حقوق فلسطینیها و مدافع کمونیسم بود یهودی بود. چگونه می شود که با کشتار این انسانهای والا و میلیونها یهودی دیگر موافق بود و بر آن صحنه گذارد؟ ما کمونیستها حتی موافق آن هستیم که با استقرار سوسیالیسم سرمایه داران را که در این مکانیسم و گرداب سرمایه داری اسیر شده اند نجات دهیم تا بتوانند زندگی شرافتمندانه ای را در پیش گیرند. ما

حتی نگاهی بشردوستانه نسبت به سرمایه داران و البته نه نظام سرمایه داری داریم.

یهودی ستیزی و نفی امکان زندگی برای یهودیان به صرف یهودی بودن یک خواست ضد بشری و فاشیستی است.

لیکن صهیونیسم یک ایدئولوژی نژادپرستانه ضد بشری است که مدعی است قوم یهود ملت برگزیده ایست که بالاتر از ملل دیگر است و این مزیت را "یهوه" (خدای یهودیان) به آنها عطا کرده است و لذا آنها محق اند سرزمینهایی را که در کتاب مقدس آنها، یعنی در تورات به آنها وعده داده شده است از وجود ساکنان غیر یهودی آن خالی کنند و در اختیار خویش بگیرند. آنها می خواهند یک حکومت مذهبی یهودی به همان سبک جمهوری اسلامی بنا کنند. این ایدئولوژی یک ایدئولوژی ضد بشری و خطرناک است و همه انسانها، همه نیروهای مترقی، دموکرات و انقلابی باید با این ایدئولوژی مبارزه کنند و تا نابودی آن یکوشند. این مبارزه مالا مبارزه ای برای نجات خود یهودیان نیز محسوب می شود. ما همانگونه که با ایدئولوژی نازیسم مخالفیم و برای نابودی آن مبارزه می کنیم حساب مردم آلمان را از این ایدئولوژی جدا می سازیم، ما همانگونه که با ایدئولوژی فاشیسم مخالفیم و برای نابودی آن مبارزه می کنیم حساب مردم ایتالیا را از این ایدئولوژی جدا می سازیم، ما همانگونه که با ایدئولوژی فالانژریسم مخالفیم و برای نابودی آن مبارزه می کنیم حساب مردم اسپانیا را از این ایدئولوژی جدا می سازیم، ما همانگونه که با ایدئولوژی لیبرالیسم امپریالیستی مخالفیم و برای نابودی آن مبارزه می کنیم حساب مردم ممالک امپریالیستی نظیر آمریکا را از این ایدئولوژی جدا می سازیم. احمدی نژاد مغزش گنجایش آنرا ندارد تا این تمایزها را بفهمد.

احمدی نژاد به علت بلاهتش قادر نیست که این تفاوت ماهوی را درک کند و عملا در همان راهی گام بر می دارد که صهیونیستها طالب آنند.

احمدی نژاد و دشمنان مردم ایران

این گفتار زمانی از حلقوم احمدی نژاد خارج می شود که همه امپریالیستها اعم از اروپایی و یا آمریکایی ایران را تحت فشار گذارده اند تا از حق برسمیت شناخته شده اش در توافقتنامه های جهانی صرفنظر کند. اسرائیل که خودش دولت غاصب و متجاوز است و باید در دادگاه نورنبرگ نظیر نازیها به محاکمه کشیده شود با زبان دراز خواستار آن می شود که ایران را از سازمان ملل متحد اخراج کنند. روسیه که خود متحد ایران است در وضعیتی قرار می گیرد که نمی تواند از بی شعوری سیاسی رئیس جمهور ایران بدون آنکه چهره خویش را از دست بدهد دفاع کند.

سلطنت طلبان ایرانی که متحد اسرائیل هستند و سیاست فاشیستی این دولت را تأیید می کنند و مقاومت مردم فلسطین را مورد توهین قرار داده آنرا تخطئه نموده و اشغال سرزمینهای فلسطینی را تأیید می کنند از ته دل از سخنان احمدی نژاد احساس شادمانی نمودند زیرا این بی شعوری سیاسی امکانی به آنها داده است تا از جنایات اسرائیل و بمبهای اتمی اسرائیل و نقض تمام مصویبات سازمان ملل در مورد اسرائیل توسط این کشور به حمایت برخیزند و کارزاری را در جهان در میان ایرانی ها به حمایت از آنها براه اندازند. آنها تلاش می کنند زبان انتقاد به اسرائیل را ببرند

و هر منتقد به جنایات آنها را "جهود کش" قلمداد کنند. اینکه اسرائیل ناقض تصمیمات سازمان ملل متحد است، اینکه اسرائیل حقوق بشر را به زیر پا می گذارد، اینکه اسرائیل سرزمینهای فلسطین را غصب کرده است و به فاشیستی ترین وضعی مردم فلسطین را به قتل می رساند، اینکه اسرائیل صد ها "زهر کاذمی" را که در پی تهیه گزارش از جنایات اسرائیل بوده اند تا کنون به قتل رسانده است، اینکه اسرائیل نیروگاه اتمی عراق را برخلاف همه قوانین بین المللی بمباران کرد، اینکه اسرائیل به ترور دولتی نظیر جمهوری اسلامی اشتغال دارد، اینکه اسرائیل مامورین شکنجه شاه و ساواکیها را در تل آویو آموزش می داد، اینکه اسرائیل بزرگترین دیوار ضد بشری را برای اسارت فلسطینیها بنا می کند، اینکه اسرائیل سه میلیون فلسطینی را تاراند و میلیونها فلسطینی را در اردوگاههای فلسطین محصور نموده است، اینکه آریل شارون اگر بدتر از احمدی نژاد نباشد بهتر از وی نیست و قاتل مردم اردوگاههای صبرا و شتیلا است، برای سلطنت طلبان ایرانی که متحد امپریالیسم و ... ادامه در صفحه ۱۱ احمدی

نژاد یا...

صهیونیسم هستند اهمیتی ندارد. منطق آنها منطق جنایتکارانه جرج بوش است. باید حساب کسانی را که به سخنان احمدی نژاد انتقاد می کنند زیرا این بی شعوری دیپلماتیک را در جهت پاری به ماجراجویی امپریالیستها و مغایر منافع خلقهای ایران می دانند از حساب کسانی که منتقد احمدی نژاد و دوست جرج بوش و آریل شارون هستند جدا کرد. این عده نیز بهمان اندازه احمدی نژاد برای منافع مردم ایران خطرناک اند. همه آنها از اشغال خاک عراق حمایت می کنند و تجاوز اسرائیل را به سرزمینهای فلسطینی به رسمیت می شناسند. همه آنها خواهان تجاوز امپریالیستها و صهیونیستها به ایران هستند. همه آنها دشمنان ایران و ایرانی هستند.

آب رفته

احمدی نژاد پس از دسته گل نخستی که در مجمع عمومی سازمان ملل برای توزیع دانش اتمی به ممالک اسلامی به آب داد، این دست گل دومی بود که به آب می داد و خسارت این حماقت بحدی بود که در درون حاکمیت نیز بخشهای قدرتمندی به انتقاد از وی برخاستند و سعی نمودند که این اظهارات را رفع و رجوع کنند. هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تلاش عبثی کرد تا جلوی ضرر را از همانجا که منفعتش شروع می شود بگیرد. رئیس جمهور سابق بی عرضه ولی خندان نیز ندا داد که ما نباید تصور کنیم که رسالت مسلمان کردن مردم دنیا را بعهده داریم. کاری که خود شخص محمد زورش به آن نرسید حتما احمدی نژادها نیز قادر نیستند به آن تحقق بخشند.

احمدی نژاد دسته گلی به آب داد که حتی متحدین جمهوری اسلامی نظیر روسیه و چین و هند و ... نتوانستند از آن دفاع کنند. حقیقتا که این آقای رئیس جمهور چقدر هنرمند تشریف دارند. به ظریفی گفتند که این مشکل را چگونه باید حل کرد گفتند باید به حکمت سخنان رفسنجانی پی برد. گفتند داستان آن چه باشد، گفتا که روزی از ایشان پرسیدند نام بزرگراهی را که هشت ماه دیگر تمام می شود چه بگذاریم. فرمودند **شهید احمدی نژاد**.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

قطعه نامه در باره طرح "خاور میانه بزرگ"

طرح "خاور میانه بزرگ" ! در اصل طرحی است برای تعرض، برای غارت و چپاول - از خاور میانه تا آفریقای شمالی را در بر میگیرد. همان طرحی است که امپریالیسم آمریکای شمالی - بعد از اشغال عراق - اجرای آنرا در دستور کار خود داد.

امپریالیسم آمریکای شمالی، میکوشد تا این طرح را "حمایت" از دموکراسی! بخاطر "گشایشی" در اقتصاد برای توسعه "صلح" و "شکوفایی و حقوق بشر" در کشورها قالب کند.

ولی این عوام فریبی در باره صلح و شکوفایی و حقوق بشر - که در چارچوب "نظم نوین جهانی" دنبال میشود - برای خلقهای جهان اصلا تازگی نداشته و با حاصل آن - یعنی تجاوز و اشغال و غارت - آشنائی دارند.

طرح "خاور میانه بزرگ" جمعاً ۲۲ کشور - از مراکش تا قفقاز - را در بر میگیرد. سخن بر سر منطقه ای است با بیش از ۷۰ درصد ذخایر نفتی جهان و در مسیر حمل این ماده انرژی زا.

ظاهراً امپریالیسم آمریکای شمالی علاقه زیادی باین منطقه دارد! این علاقه! در اصل بخاطر تصاحب منافع نفت و گاز منطقه است و برای رسیدن باین مقصود از هر وسیله ای استفاده میکند. نظیر عراق که مورد تجاوز قرار گرفت و اشغال شد.

یکی از اهداف امپریالیسم آمریکا در چارچوب طرح "خاور میانه بزرگ" این است که موقعیت خود را در منطقه مذکور تقویت نماید. باین منظور میکوشد تا به ترکیه بعنوان یک "کشور نمونه" نقش مهمی داده و از این کشور - با توجه به موقعیت استراتژیک رژیم ترکیه و قدرت ارتش و وجود یک دولت اسلامی لیبرال - به مثابه پلی برای ورود باین منطقه استفاده نماید.

مسلمانا خلق ترکیه - مانند سایر خلقهای این منطقه - طرح "خاور میانه بزرگ" امپریالیسم آمریکا را نخواهد پذیرفت. چون در این طرح - دیکته امپریالیسم آمریکا - چیزی جز تجاوز و غارت و چپاول نیست.

کنفرانس ما طرح "خاور میانه بزرگ" را طرح تازه اشغالگری امپریالیسم آمریکای شمالی ارزیابی کرده و آنرا محکوم میکند. ما از مبارزه خلقهای این منطقه در قبال تجاوز و اشغال امپریالیسم حمایت میکنیم.

کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست جهان - اکوادور، دسامبر ۲۰۰۴ میلادی.

کیهان ۳۰ فروردین ۸۳: در استان گلستان، ۱۰۴۱ دختر جوان دست به خودکشی زدند. معاون اجتماعی سازمان بهزیستی جمهوری اسلامی یکی از دلایل عمده خودکشی را فقر و افسردگی شدید اعلام کرد.

روزنامه جام جم ۸۱: گزارش داد: ۲۵۰ مورد خودکشی در بین دانش جویان از افسردگی، نبودن آینده، فقر و بیکاری است.

هزاران نمونه‌های دیگر را میتوان نام برد که بر اساس شرایط سانسور و خفقان بر جامعه انتشار نیافته. این وضعیت وحشتناک نسل جوان فقط به جامعه ایران منحصر نمی شود. در تمام نقاط جهان از کشورهای آمریکای لاتین گرفته، ژاپن، روسیه و اقمار گذشته‌اش تا کشورهای اروپایی بدین مرض مزمن مبتلا هستند و روز به روز اوضاع وخیم تر و نابسامان تر می گردد.

کنگره‌ی حزب ما ضمن محکومیت این وضعیت رقت انگیز که زائیده‌ی مناسبات سرمایه داری و امپریالیسم در سطح جهان است، راه نجات این نسل را در یک انقلاب سوسیالیستی ارزیابی کرده که نقطه‌ی پایانی بر تمام این بحرانهای اجتماعی می گذارد و آینده‌ی روشنی را به ارمان خواهد آورد.

پیام سازمان کمونیستی اسپانیا به سومین کنگره حزب کار ایران (توفان)

سازمان کمونیستی اسپانیا برای سومین کنگره شما آرزوی موفقیت روز افزون میکند.

در شرایطی که تهاجم افسارگسیخته و خشونتبار امپریالیسم و تضادهای درونی شان به شدت رشد یافته و جدی گردیده است، بسیار حائز اهمیت است که احزاب مارکسیست - لنینیست هرچه بیشتر مستحکم و به ایدئولوژی پرولتری مسلح گردند. بدین رو امیدواریم که کنگره حزبتان در این مسیر گامهای موفقیت آمیزی بردارد.

اوضاع کشور شما، شرایط پیچیده ای را برای انقلابیون می آفریند. از این جهت ضروری است تا با اتخاذ تاکتیک های مناسب، منطبق با شرایط کنونی که همزمان مبتنی بر یک استراتژی استوار است، پیشروی نمایید.

ما برحسب روابط رفیقانه و فی مابین، همواره از حزبتان دفاع کرده و این را ادامه خواهیم داد. آرزوی ما این است که روابطمان هنوز هم بیشتر مستحکمتر گردد.

یک بار دیگر برای کنگره تان موفقیت آرزو میکنیم و همبستگی برادرانه مان را ابراز میداریم.

زنده باد حزب کار ایران (توفان)!

زنده باد مارکسیسم لننیسم!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

از طرف کمیته مرکزی سازمان کمونیستی اکتبر اسپانیا

رانول مارکو

مادرید اکتبر ۲۰۰۴

قطعه نامه پیرامون وضعیت جوانان

جوانان گنجینه‌ی ثروت ملی آینده هر کشوری هستند که باید به آن توجه خاصی مبذول داشت. برخورد به وضعیت این قشر اجتماعی طبیعتاً برمیگردد به ماهیت طبقاتی و سیاسی رژیم حاکم بر جامعه. جمهوری اسلامی از بدو کسب قدرت سیاسی در میان این قشر از جامعه مان همان سیاست ارتجاعی و واپسگرا چون دیگر زمینه‌های اجتماعی را در پیش گرفت و هرگز نتوانست در طول حیات ننگین خود به مشکلات جوانان پاسخ گوید. جنگ ارتجاعی با عراق که هشت سال با تعمیق مردم به طول انجامید، به قیمت جان میلیون‌ها جوان و وطنمان به پایان رسید.

نداشتن برنامه‌های اقتصادی و فرهنگی درست و تبلیغ جهل و نادانی برای نسل جوان، آنها را به ورطه‌ی نابودی سوق داده، عواقب چنین سیاستی که دورنمای روشنی نداشته، باعث بی کاری که خود زائیده‌ی نظام سرمایه داری است شده، توزیع و گسترش مواد مخدر، خرید و فروش دختران جوان حتی به ممالک هم جوار، خود فروشی پسران جوان، قاچاق اعضای بدن و غیره به دست عوامل خود رژیم برای کسب سودهای کلان، باعث ناهنجاری‌ها و نارضایتی در این بخش از جامعه شده و کار به جایی رسیده که حکومت گران خود نیز بدان اذعان دارند.

کیهان ۱۲ مهر ۸۰: خودکشی ۲۰ جوان در ایزه. پزشکان و فرهنگیان شهر می گویند خودکشی‌های اخیر ناشی از وجود بحران‌های اجتماعی است.

نیمروز ۱۶ آذر ۸۰: فاجعه‌ی بیکاری گریبان گیر جوانان ایرانی که سالانه ۷۰۰ هزار نفر به بیکاران کشور افزوده میشود.

نیمروز ۳۱ فروردین ۸۰: مهاجرت جوانان، ره آورد غم انگیز قرن بیستم.

کیهان ۲۲ اسفند ۸۰: کلیه می دهیم، بیکان دست دوم میگیریم، روزانه ۴۰ نفر برای تأمین هزینه‌های زندگی، کلیه خود را می فروشند.

کیهان ۲۰ شهریور ۸۲: بحران بیکاری بیش از همیشه ثبات اقتصادی و اجتماعی ایران را تهدید میکند. نرخ بیکاری بین جوانان به ۴۰ درصد رسیده.

کیهان ۱۱ تیر ۸۲: خود سوزی یک جوان بیکار در مجلس. مشکلات معیشتی یک مراجعه کننده به دفتر ملاقات نمایندگان مجلس، را به خود سوزی واداشت.

نیمروز ۱۰ بهمن ۸۲: مسأله‌ی فروش کلیه: مصطفی قاسمی رئیس انجمن حمایت از بیماران کلیوی، از بیکاری بیش از ۹۵ درصد اهدا کنندگان کلیه خبر داد.

کیهان ۱۵ خرداد ۸۲: بیست درصد گداهای زاهدان دیپلم دارند.

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

جبهه ملی قلبی و جبهه ملی واقعی

گوش می رسید که شگفت آور بود. این نغمه ها حکایت از این داشت که دستهایی از پشت پرده قصد دارند سیاست خاصی را در میان اپوزیسیون ایران جا بیندازند و اپوزیسیون را از درون بی محتوی نمایند. این استراتژی جدید در زیر نقاب حمایت از دکتر محمد مصدق صورت می گرفت. دست اندرکاران این سیاست که کیهان لندنی ارگان سیاسی آنها است با نگارش مقالات و انتشار اطلاعیه هایی از گروه های بی هویت و ساختگی مدعی می شدند که هوادار دکتر محمد مصدق هستند و خود را "جبهه ملی ایران" جا می زدند. استدلال آنها این بود که مصدق به عده معینی تعلق ندارد متعلق به همه مردم ایران است و لذا کسی حق ندارد مصدق را در انحصار خویش بگیرد. ما همانقدر جبهه ملی هستیم که بقیه جبهه ملی اند. با این استدلال آنها نیز خود را مصدقی و هوادار جبهه ملی ایران جا می زدند و تلاش می کردند که از دارو دسته خود که در اقصی نقاط جهان کنگر خورده و لنگر انداخته اند کنگره جبهه ملی درست کنند و به صف اپوزیسیون بپیوندند. این سیاست و تبلیغات برای آن بود که جلوی تبلیغات مخالفین خویش را از قبل بگیرند و راه را برای جا انداختن یک تشکیلات کاذب فراهم آورند.

جالب بود که این "جبهه ملی" های تازه بدوران رسیده هوادار سلطنت نیز بودند و جبهه ملی را از آن جهت می خواستند تا از شاه دفاع کند. پاره ای از این تشکلهای حتی توسط ساواکی های سابق علم شده بودند که خون اعضاء واقعی و صمیمی جبهه ملی را در گذشته در شیشه می کردند. آنها به این استناد که مصدق امتیاز تاسیس جبهه ملی را به کسی نداده است و آنها نیز دوستدار مصدق اند می خواستند شاه را آرایش دهند. آنها از وحدت سخن می رانند ولی منظورشان وحدت با شاه یعنی با ارتجاع مغلوب در ایران بود و هست. این سیاست، سیاست ورشکسته سلطنت طلبان و صهیونیستهاست که می خواهند شکستهای بی وقفه سیاسی خویش را در عرصه قابل قبول نمودن شاه از طریق محبوبیت مصدق به تحقق در آورند. آنها می خواهند نخست، سازمانی بنام جبهه ملی به هواداری از مصدق علم کنند و بتدریج این جبهه ملی کاذب با سلطنت طلبان وحدت کند و یک "جبهه ملی وسیع سراسری" ایجاد نماید که شاه را در پشت مصدق پنهان نماید و زمینه را برای پیدایش تشکلهای مصدقی ضد سلطنت از بین ببرد و سر نخ را خودش در دست بگیرد. هدف نهائی این جبهه این است که ایران را مجددا شاهنشاهی کند، تاکتیک آن استفاده از محبوبیت ... ادامه در صفحه ۶

در ایران، حکومت ملی دکتر مصدق که نفت ایران را که منبع انرژی و سوخت ایران بود، ملی کرد، توسط کودتای خائنانه ۲۸ مرداد سرنگون شد و مصدق به جرم دفاع از منافع ملی ایران به دادگاه کشیده شد.

این کودتا از نظر خارجی بدست عمال سازمانهای جاسوسی انگلستان و آمریکا و از نظر داخلی بیاری ارتجاع داخلی و همکاری روحانیت صورت پذیرفت. از همان آغاز این خیانت تاریخی، مردم ایران روز ۲۸ مرداد را لکه ننگی در تاریخ ایران دانستند و سلطنت طلبان این روز ننگین را روز "قیام ملی" مردم ایران جا زدند و تا روز سقوط خود از این روز ننگین با جان و دل و بیشرمانه حمایت کردند. روز ۲۸ مرداد در زمان حکومت سلطنت طلبان به یک روز "ملی" تبدیل شد و حال آنکه قیام ملی سی تیر که یک روز واقعا ملی بود با اشاره شاه از تاریخ ایران حذف گردید.

مصدق مظهر حمایت از منافع ملی ایران بود و شاه مظهر خیانت به منافع ملی ایران است و بود. امپریالیستها شاه فراری را با برنامه ریزی به قول اندروتالی آمریکائی با هزینه ۱۹ میلیون دلار در ۱۳۳۲ در ایران با بسیج رجاله هائی نظیر شعبان بی مخ و رمضان یخی و طیب و حزب الله هوادار آیت الله کاشانی و ... بر سر کار آوردند. همان حزب الهی که بعدا حامی خمینی شد و به ابزار سرکوب وی بدل گشت.

دکتر مصدق شخصا تشکیلاتی در ایران به عنوان تشکیلات جبهه ملی ایران با همه ملزوماتش بنیان گذاشت. وی هوادارانی از رجال سیاسی داشت که سیاست دکتر مصدق را تأیید می کردند و به "جبهه ملی" معروف شدند. هدف این جبهه بطور عمده ملی کردن صنایع نفت ایران بود. تشکیلاتی که پس از کودتای ۲۸ مرداد شکل گرفت و در داخل و خارج ایران فعال بود و به دکتر مصدق عشق می ورزید انتخاب همان شکل کاری نبود که هواداران مصدق در قبل از کودتای ۲۸ مرداد انتخاب کرده بودند. قبلا نه اساسنامه و نه برنامه و نه شکل سازمانی و نه حق عضویتی در کار بود. جبهه ای که در آغاز سالهای ۴۰ از یاران قدیمی دکتر مصدق از افراد مستقل و تشکلهای گوناگون پدید آمد و بر ضد دیکتاتوری شاه و انجام انتخابات آزاد در چارچوب قانون اساسی ایران آغاز به فعالیت کرد، حداقل از نظر سازمانی جبهه ملی زمان مصدق نبود.

این مختصر را برای آن بیان داشتیم که به شرایط امروز بپردازیم. از مدتها قبل نغمه های شومی از گوشه و کنار به

Workers of all countries
unite!

Toufan توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 68 – Nov. 2005

“مرده“ مصدق و “زنده“ شاه

سعدیا! مرد نکو نام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش به نکویی
نبرد

کودتای خائنانه ۲۸ مرداد و اعتراف

خادمانه پرزیدنت بیل کلینتون

جمعه ۹ بهمن ۱۳۸۳ - ۲۸ ژانویه ۲۰۰۵
ایرنا: "بیل کلینتون" رییس جمهور پیشین آمریکا روز پنجشنبه پذیرفت که آمریکا مسوول سرنگونی دولت دکتر محمد مصدق بوده است. کلینتون که در یکی از نشستهای مجمع جهانی اقتصاد در داووس Davos سوییس سخن می گفت ضمن مقایسه دولت آینده عراق و ایران افزود: "ایران یک نمونه کاملا متفاوت است.

کلینتون افزود: "آمریکا در سال هزار و نهصد و چهل و یک فردی آزادخواه و مردم سالار منتخب مردم آن کشور را سرنگون کرد و شاه را به حکومت باز گرداند." (کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ شمسی مطابق ۱۹۵۳ میلادی بودخوفان).

رئیس جمهور پیشین آمریکا گفت: "هرچند بیان چنین مطلبی از سوی یک فرد آمریکائی مناسب نیست ولی این مطلبی است که به آن اعتقاد دارم." کلینتون ... ادامه در صفحه ۸

نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت. www.toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کارایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صریح، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ:20110022KontoNr.:573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany